

چند مقاله از ولادیمیر ایلچ لنین

جنگ و انقلاب

صدای یک سوسیالیست شریف فرانسوی

"رسوائی" آن چنان که سرمایه داران و پرولتاریا آن
را درک می کنند

بخشی از "نامه به گ. ی. زینویوف"

چریکهای فدائی خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی
سایت سیاهکل

www.SIAHKAL.com



◉ جنگ و انقلاب

◉ صدای يك سوسیالیست شریف فرانسوی

◉ "رسوایی" آنچه‌انکه سرمایه‌داران و پرولتاریا
آنها درك می‌کنند

◉ بخشی از "نامه به گ. ی. زینویوف"

و. ای. لینن

✧ جنگ و انقلاب

✧ صدای يك سوسیالیست شریف فرانسوی

✧ "رسوایی" آنچنانکه سرمایه داران و پرولتاریا
آنها درك می کنند

✧ بخشی از "نامه به گ. ی. زینویوف"

و. ای. لینن

این کتاب که توسط هواداران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
ترجمه شده اولین بار در سال ۵۹ چاپ
گردید. چاپ مجدد آن از طرف ما عیناً
از روی نسخه چاپ شده انجام گرفت.

جنگ و انقلاب

سخنرانی ایراد شده در ۱۴ (۲۷) مه ۱۹۱۷

مسئله جنگ و انقلاب ، این اواخر در مطبوعات و در همه مجامع عمومی آن قدر مورد بحث قرار گرفته که شاید بسیاری از شما آنچنان با بعضی از جنبه های آن آشنا گشته اید ، که برایتان کسل کننده شده است . من تا بحال فرصتی نداشته ام که برای هیچیک از مجامع حزبی سخنرانی کنم یا در این مجامع حضور پیدا کنم و یا به مجامع عمومی این ناحیه بیایم و بنابر این شاید دچار تکرار گویی شوم و یا شاید نتوانم به تفصیل کافی به جنبه هایی از مسئله که مورد توجه اکثر شماست بپردازم .

به نظر من مهمترین موضوعی که معمولا در مورد مسئله جنگ از آن غفلت میشود ، مسئله ای

اساسی که بدان توجه کافی نمیشود ، و درباره آن این همه بحث جریان دارد - و باید بگویم بحث های بیهوده ، بی اثر و بی هدف - عبارتست از خصلت طبقاتی جنگ : مسبب جنگ چه بود؟ چه طبقاتی در این جنگ درگیرند و کدام شرایط تاریخی - اقتصادی موجب بروز آن شد؟ تا آنجا که من توانسته ام روش بررسی مسئله جنگ را در مجامع عمومی و حزبی دنبال کنم، به این نتیجه رسیده ام که علت این همه سو تفاهم در این قضیه اینست که غالب اوقات وقتی به مسئله جنگ می پردازیم، با زبانهایی بکلی متفاوت سخن می گوئیم .

از دیدگاه مارکسیسم ، یعنی از نظر سوسیالیسم علمی امروزی ، مهمترین امر در هر گونه بحث توسط سوسیالیستها درباره چگونگی ارزیابی جنگ و موضعگیری نسبت به آن عبارت از این است : جنگ بخاطر چه در گیر شده است؟ کدام طبقات آنرا ترتیب داده و هدایت کرده اند ؟ ما مارکسیستها از آن دسته آدمها نیستیم که مخالف بی قید و شرط هر گونه جنگ هستیم . ما می گوئیم : هدف ما، دست یافتن به يك نظام سوسیالیستی در جامعه است که با از میان برداشتن تقسیم جامعه

به طبقات ، با حذف هر گونه استثمار انسان از انسان و ملت از ملت ، قهرا امکان درگیری جنگ را از بیخ و بن منتفی می‌کند . اما در مبارزه بخاطر رسیدن به نظام سوسیالیستی ، ناچار با شرایطی مواجه می‌شویم که در آن ، مبارزه طبقاتی درون يك ملت معین ، ممکنست با جنگی بین ملتهای مختلف ، جنگی که خود همین مبارزه طبقاتی شرایط آنرا تعیین کرده ، روبرو شود . بنابراین ما نمی‌توانیم امکان جنگهای انقلابی ، یعنی جنگهایی را که ناشی از مبارزه طبقاتی هستند ، جنگهایی را که از سوی طبقات انقلابی ایجاد می‌شوند ، جنگهایی را که مضمون مستقیم و بلافاصل انقلابی دارند ، منتفی کنیم . حتی وقتی بیاد می‌آوریم که در تاریخ انقلابهای اروپا در قرن گذشته ، یعنی در يك دوره ۱۲۵ تا ۱۲۵ سال گذشته ، جنگهایی پدید آمد که اکثرا ارتجاعی بود ، همچنین جنگهایی انقلابی - نظیر جنگ توده های انقلابی فرانسه علیه اروپای متحد سلطنت طلب ، عقب مانده ، فئودال و نیمه فئودال - پدید آورد . آنوقت نفی جنگ بطوری کلی کمتر از پیش ممکن می‌شود ، امروزه در اروپای غربی و این اواخر در

روسیه ما هیچ فریبی رایجتر از این نیست که جنگهای انقلابی را مثال می‌آورند. جنگ داریم تا جنگ. باید به روشنی بدانیم که کدام شرایط تاریخی موجب بروز جنگ شده، کدام طبقات در آن درگیر هستند و بخاطر کدام هدفها. اگر اینرا در نیابیم، هرگونه سخن پردازی در باب جنگ مطلقا بیهوده خواهد بود و بیشتر گره ایجاد میکند تا روشنی. به این لحاظ است که من از این فرصت استفاده میکنم و با توجه به این که شما مسئله "جنگ و انقلاب" را موضوع سخنرانی امروز تعیین کرده اید، به این جنبه از موضوع با تفضیل بیشتر میپردازم.

ما همه سخن قصار کلاوسه ویتس، یکی از نام آورترین نویسندگان در باب فلسفه و تاریخ جنگ را می‌دانیم که می‌گوید: "جنگ ادامه سیاست به سایر طرق است".* این سخن از آن نویسنده ای است که اندکی پس از دوره جنگهای ناپلئونی، تاریخ جنگها را بررسی کرده و از آن درسهای

* رجوع کنید به کارل فون کلاوسه ویتس، درباره جنگ،

جلد اول، ص ۷۸، برلین، ۱۹۰۲.

Karl Von Clausewitze, Von Kriege, Bd. 1.5.23 Berlin, 1902

فلسفی گرفته است . این نویسنده که بدون شك امروزه عقاید سیاسیاش برای هر فرد اندیشمند شناخته شده است ، نزدیک به هشتاد سال پیش با اعتقاد عامیانه مردم کوچه و بازار مخالفت ورزید که معتقد بودند امر جنگی از کار سیاستهای دولتها و طبقات درگیر در آن جداست ، و فقط ضربه ساده ای است که صلح را مختل میکند و سپس جای خود را به بازگشت به صلح ، که بر هم خورده است ، میدهد . مردم ساده لوح میگویند : "آنها جنگیدند و بعد کنار آمدند ." این يك عقیده بیه کلی جاهلانه است . عقیده ای است که دهها سال پیش مردود اعلام شد و با تحلیل کمابیش دقیق هر دوره تاریخی جنگی مردود اعلام میشود .

جنگی ادامه سیاست از طرق دیگر است ، هیچيك از جنگها را از نظامهای سیاسی که موجد آنها میشوند ، نمیتوان جدا کرد . سیاستی که يك دولت معین ، يك طبقه معین در چهار چوب آن دولت از مدتها پیش از جنگی دنبال میکند ، قهرا و ناگزیر به وسیله همان طبقه در طول جنگی ادامه مییابد و فقط شکل عمل تغییر میکند .

جنگ اداامه سیاست از طرق دیگر است .
وقتی شهرنشینان انقلابی و روستائیان انقلابی
فرانسه در پایان قرن هجدهم با وسایل انقلابی ،
سلطنت مستبده را واژگون و جمهوری دمکراتیک بر
قرار کردند - وقتی شاه و زمینداران خود را به
شیوه انقلابی به سزای خود رساندند - آن سیاست
طبقه انقلابی قهرا میبایست پایه و اساس بقیه
اروپای مستبد ، تزاریست ، سلطنت طلب و نیمه
فئودال را متزلزل کند . و تداوم اجتناب ناپذیر
سیاست این طبقه انقلابی پیروزمند در فرانسه ،
جنگهایی بود که ضمن آنها تمام دول سلطنت طلب
اروپا ، که ائتلاف مشهور خود را ایجاد کردند ،
در يك جنگ ضد انقلابی در برابر فرانسه انقلابی
صف بستند ، درست همانطور که در داخل کشور ،
مردم انقلابی فرانسه در آن هنگام برای اولین
بار ، نیروی انقلابی خود را در سطحی که هرگز طی
قرنها دیده نشده بود ، نمایش دادند ، همینطور
در جنگ پایان قرن هجدهم نیز خلافت انقلابی
عظیمی از خود بروز دادند ، به این معنا که
سراپای سیستم استراتژی خود را از نو تنظیم
کردند ، با تمام قواعد و سنن قدیمی جنگ قطع

رابطه كسرده، بجای قوای قدیمی، ارتش توده ای جدید انقلابی را قرار دادند و شیوه های جدید فنون جنگی را ایجاد کردند. این مثال، به نظر من، از این جهت قابل ذکر است که به وضوح به ما نشان می دهد که اینك روزنامه نویسان بورژوا چه چیزهایی را پیوسته فراموش می کنند. آنها دلال محبت تعصبات عامیانه و جهل توده های عقب مانده ای هستند که از پیوند نزدیک اقتصادی و سیاسی بین هر نوع جنگ و سیاست قبلی هر کشور و هر طبقه که پیش از جنگ حکومت می کرد و با وسایل به اصطلاح صلح آمیز به هدفهای خود دست می یافت، بی خبر هستند. می گوئیم به اصطلاح صلح آمیز، زیرا نیروی سرکوبگرانه لازم برای تأمین حکومت "صلح آمیز" مثلاً در مستعمرات را به زحمت می توان صلح آمیز نامید.

بر اروپا صلح حاکم بود، اما علت این بود که تسلط ملل اروپایی بر صدها میلیون مردم مستعمرات فقط به کمک جنگهای پیوسته، بروقفه و پایان ناپذیری حفظ میشد که ما اروپائیها آنها را جنگ بحساب نمی آوریم، زیرا غالب اوقات به جنگی شباهتی ندارند، بلکه کشتار عام وحشیانه

وسلاخی عمومی مردم بی سلاح هستند. موضوع این است که اگر بخواهیم بدانیم جنگ کنونی بر سر چیست، باید اول از همه، سیاستهای کلی قدرتهای اروپایی را تحت بررسی عمومی قرار دهیم. نباید این یا آن نمونه، این یا آن مورد خاص را که می‌توانند به آسانی از محتوای پدیده‌های اجتماعی جدا و تعریف شوند و بی ارزش هستند در نظر گیریم، زیرا به همان سادگی می‌توان نمونه‌ای مخالف ارائه کرد. باید کل سیاست تمامی نظام دول اروپایی را با توجه به همبستگیهای اقتصادی و سیاسی در نظر آوریم تا در یابیم که این جنگ به چه نحو به طرزی پیوسته و گریزن‌ناپذیر از بطن همین نظام رشد کرد.

ما دائم شاهد کوششهایی هستیم که بخصوص از جانب مطبوعات سرمایه داری - اعم از سلطنت طلب یا جمهوریخواه - صورت می‌گیرد تا این جنگ را دارای مضمونی تاریخی بدانند که در واقع فاقد آن است. مثلاً در جمهوری فرانسه غالب اوقات به این وسیله متوسل می‌شوند که جنگ کنونی را، از جانب فرانسه، همچون ادامه و همسنگی جنگهای انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲ معرفی کنند.

هیچ وسیله ای برای فریفتن توده های فرانسوی ، کارگران فرانسوی و کارگران کلیه ممالک رایجتر از این نیست که "زبان" آن دوره متفاوت و برخی شعارهای آن دوره را برای ما نیز دوره بکاربرند و یا بکوشند قضایا را طوری عنوان کنند که گویی اینک نیز فرانسه جمهوریخواه در برابر سلطنت طلبان به دفاع از آزادی برخواسته است . يك واقعیت "کوچک" که از آن غفلت می‌شود، این است که در آن موقع، در ۱۷۹۲، در فرانسه طبقه ای انقلابی درگیر جنگ بود که انقلابی بی‌همتا را به انجام رسانده بود و در نابودی سلطنت فرانسه و قیام علیه اوپای سلطنت طلب ، صرفا به قصد انجام مبارزه انقلابی خود ، قهرمانیهای بیمانند بروز داده بود .

جنگ در فرانسه ادامه سیاست طبقه ای انقلابی بود که انقلاب کرده بود ، به جمهوری دست یافته بود، با سرمایه داران و ملاکان فرانسوی با نیرویی بی سابقه تسویه حساب کرده بود و در ادامه آن سیاست و به جنگی انقلابی علیه اروپای متحد سلطنت طلب می‌پرداخت . در حالیکه اکنون عمدتاً دودسته یادوگروه از قدرتمندان سرمایه دار

را در برابر خویش داریم: در مقابل ما تمام قدرتهای بزرگ سرمایه داری - انگلستان ، فرانسه ، آمریکا و آلمان - قرار دارند که چند دهه است سرسختانه در تعقیب سیاست رقابت اقتصادی بی وقفه به منظور دست یابی به سروری بر جهان ، خفه کردن ملل کوچک ، و کسب سودهای سه برابر و ده برابر از سرمایه بانکی ، که تمام جهان را در شبکه نفوذ خویش آورده است ، هستند. در واقع امر لب کلام سیاستهای انگلستان و فرانسه همین است . من روی این واقعیت تأکید میکنم. باید بر این واقعیت پافشاری کرد، چون اگر اینرا از یاد ببریم هرگز نمیتوانیم بفهمیم این جنگ بر سر چیست و آنگاه طعمه روزنامه نویسان بورژوا می شویم که می کوشند عبارات دروغین تحویلمان دهند .

سیاستهای واقعی دو گروه غولهای سرمایه داری - انگلستان و آلمان که همراه با متحدین خود در برابر هم صف بسته اند - سیاستهایی که طی چند دهه پیش از جنگ تعقیب می کرده اند ، باید مورد مطالعه قرار گیرد و در کلیت خود شناخته شود. اگر چنین نکنیم، نه

فقط از ضروریات اساسی سوسیالیسم علمی و بطور کلی علوم اجتماعی غفلت کرده ایم، بلکه قادر نخواهیم بود چیزی از ماهیت جنگ کنونی سر در آوریم، خود را دستخوش قدرت "میلیوکف" می‌کنیم. این فریبکار شوینیست که نفرت يك ملت نسبت به ملت دیگر را دامن می‌زند، شیوه هایی را بکار می‌بندد که بدون استثنا در همه جا متداول است، و همان شیوه هایی است که ۸۰ سال پیش کلاوسه ویتس- در موقع نگارش در باب همان نظری که بعضی افراد امروزه ابراز می‌دارند، یعنی این عقیده که ملتها در صلح و آرامش زندگی می‌کنند و سپس جنگ را آغاز می‌کنند - به مسخره گرفته بود. چگونه می‌توان يك جنگ را توضیح داد، بدون آنکه سیاست قبلی يك دولت، سیستم دولتها، طبقات معین بررسی شود؟

تکرار می‌کنم این همان نکته اساسی است که پیوسته به فراموشی سپرده می‌شود. درک نکردن این نکته موجب می‌شود که نه دهم همه بحثهای مربوط به جنگ، وراجی محض و یاوه سرایی از کار در آید. ما می‌گوئیم: اگر شما سیاستهای دو گروه درگیر را طی يك دوره چند دهه ای

مطالعه نکرده باشید - تا از عوامل تصادفی و ذکر مثالهای اتفاقی اجتناب کنید - اگر نشان نداده باشید که این جنگ چه ریشه ای در سیاستهای پیشین دارد، در آنصورت نمی‌فهمید که اصلا این جنگ بر سر چیست .

این سیاستها فقط يك چیز را بمانشان می‌دهند: رقابت اقتصادی مداوم میان دو غول بزرگ جهان ، دو اقتصاد سرمایه داری . از یکسو انگلستان را داریم، کشوری که صاحب قسمت اعظم جهان است ، کشوری که در ثروت رتبه اول دارد. و این ثروت را نه چندان با کار کارگران خود، بلکه با استثمار مستعمرات بیشمار، با قدرت وسیع بانکهای خود بدست آورده است ، بانکهایی که در رأس بانکهای دیگر قرار گرفته و چهار پنج سوپر بانک بوجود آورده اند و یا میلیاردها روبل کار می‌کنند، و به شیوه ای کار می‌کنند که بدون مبالغه می‌توان گفت که اکنون هیچ قسمتی از کره ارض را نمی‌توان پیدا کرد که این سرمایه، دست سنگین خود را بر آن نهاده باشد ، هیچ قسمتی از زمین را نمی‌توان یافت که سرمایه انگلیسی با هزاران رشته، آنرا در دام

خود نینداخته باشد، این سرمایه در حوالی آغاز قرن اخیر با چنان ابعادی رشد کرد که فعالیتهای آن از حدود و ثغور دول منفرد فراتر رفت و گروهی از بانکهای غول آسا بوجود آورد که مالک ثروت‌های افسانه‌ای هستند. این سرمایه که بشکل این گروه کوچک بانکها در آمده، تمام جهان را گرفتار تسار و پود میلیاردها (سرمایه)ی خود کرده است. اینست خلاصه و فشرده سیاست اقتصادی انگلستان و سیاست اقتصادی فرانسه. حتی نویسندگان فرانسوی که بعضی از آنها نویسنده اومانیته (۴۱) هستند، روزنامه‌ایکه اکنون زیر نظرسوسیالیستهای سابق قرار دارد (درواقع زیر نظر شخصی مثل "لیسیس" نویسنده مشهور امور مالی)، سالها پیش از جنگ کنونی می‌گفتند: "فرانسه یک سلطنت نشین مالی است، فرانسه اولیگارش‌ی مالی است، فرانسه وام دهنده جهان است."

در طرف دیگر، در مقابل این گروه که اساسا انگلیسی - فرانسوی است، گروهی دیگر از سرمایه داران را می‌بینیم، گروهی چپاولگرتر، آزمندتر، گروهی که وقتی بر سفره ضیافت

سرمایه داری آمد که همه جاها اشغال شده بود، اما این گروه روشهای تازه تری برای بسط تولید سرمایه داری به کار گرفت، تکنیکها را اصلاح کرد و با سازماندهی عالیترا باعث شد سرمایه داری قدیمی، سرمایه داری عصر رقابت آزاد به سرمایه داری تراستهها، سندیکاها و کارتلهای غول آسا تبدیل شود. این گروه نخستین گامهای دولتی کردن تولید سرمایه داری را برداشت، شیوه ای که در آن قدرت عظیم سرمایه داری با قدرت عظیم دولت در مکانیسم واحدی ترکیب میشود و دهها میلیون انسان را در درون تشکیلات واحد سرمایه داری دولتی قرار میدهد. این همان تاریخ اقتصادی، همان تاریخ دیپلماتیک است که چندین دهه را در بر میگیرد و هیچکس نمیتواند از آن بگریزد. این یک زمینه شناسایی، و تنها زمینه راه حل صحیح مسئله جنگ است، و شما را به این نتیجه گیری مرساند که جنگ کنونی نیز پیرآمد سیاستهای طبقاتی است که درگیر آن شده اند، سیاستهای دو غول عظیم است که مدتها پیش از جنگ تمام جهان، تمام کشورها را در شبکه استثمار مالی گرفتار کرده اند و از نظر

اقتصادی جهان را میان خود تقسیم کرده اند. آنها ناگزیر از تصادم بودند زیرا تقسیم مجدد این سروری، از نقطه نظر سرمایه داری اجتناب ناپذیر شده بود.

تقسیم سابق مبتنی بر این واقعیت بود که انگلستان طی يك دوره چند صد ساله رقبای سابق خود را ورشکست کرده بود. یکی از رقبای سابق، هلند بود که بر تمام جهان غلبه داشت دیگری فرانسه بود که حدود يك صدسال برای سروری جنگیده بود. پس از يك رشته جنگهای ممتد، انگلستان توانست بكمك قدرت اقتصادی و سرمایه بازرگانی خود، غلبه بلامعارض خود را بر جهان مستقر کند. در ۱۸۷۱ غارتگر جدیدی پیدا شد، قدرت سرمایه داری جدیدی سر برآورد که با سرعتی بمراتب بیشتر از انگلستان تکامل می یافت. این يك واقعیت اساسی است. هیچ کتابی در باب تاریخ اقتصادی نمی باید که این واقعیت برچون و چرا - واقعیت تکامل سریعتر آلمان - را نپذیرفته باشد. این تکامل سریع سرمایه داری در آلمان، تکامل يك غارتگر قوی و جوان بود که در کنسرت قدرتهای اروپائی وارد شده و می گفت: "شما هلند

را ورشکست کرده اید، فرانسه را شکست داده اید،
نصف جهان را در قبضه اختیار خویش گرفته اید،
اکنون لطف کنید و بگذارید ما سهم عادلانه
خود را داشته باشیم." معنای "سهم عادلانه"
چیست؟ چگونه می‌توان در جهان سرمایه داری،
در جهان بانکها آنرا معین کرد؟ در
جهان سرمایه داری قدرت بر حسب تعداد بانکها
تعیین می‌شود، در آنجا قدرت به شیوه ای تعیین
می‌شود که يك سخنگوی میلیاردرهای آمریکایی، با
صراحت خاص آمریکایی و وقاحت بارز آمریکایی
وصف کرده است: "جنگ در اروپا بخاطر غلبه بر
جهان صورت می‌گیرد، برای غلبه بر جهان دو چیز
لازم است: دلار و بانك. ما دلار داریم و بانك
می‌سازیم و بر دنیا غلبه می‌کنیم." این گفته يك
روزنامه پیشتاز میلیاردرهای آمریکایی است.
باید بگویم در این گفته يك میلیاردر پرنخوت
آمریکایی هزار بار بیشتر حقیقت وجود دارد تا
در هزاران مقاله دروغ گویان بورژوا که می‌کوشند
و انمود کنند این جنگ بخاطر مصالح ملی و مسائل
ملی است و از همین قبیل دروغهای رسوا می‌گویند
و بکلی تاریخ را نادیده می‌گیرند و يك مثال

برارتباط نظییر این مورد که جانور شکارگر
آلمانی به بلژیک حمله کرد، را ذکر می‌کنند.
این مثال بیشک نمونه ای واقعی است. درست است
که این گروه غارتگر با توحش به بلژیک حمله
کرد، اما این گروه همانگونه رفتار کرد که
گروه دیگر، دیروز با وسایل دیگر کرده بود و
امروز با ملتهای دیگر می‌کند.

وقتی درباره الحاقها صحبت می‌کنیم - و
این به مسئله ای مربوط می‌شود که سعی کرده
بودم تحت عنوان تاریخ روابط اقتصادی و
دیپلماتیک، که جنگ کنونی منجر شد، به
اختصار توضیح دهم - وقتی درباره الحاق ارضی
بحث می‌کنیم، پیوسته فراموش می‌کنیم که بخاطر
این الحاقهاست که عموماً جنگها بر پا می‌شود؛
برای تقسیم نقشه سرزمینهای منتوحه است، یا
عامیانه تر بگوئیم، برای تقسیم غنائم غارت
شده توسط دو دسته راهزن است که جنگ صورت
می‌گیرد. وقتی ما درباره الحاقها بحث می‌کنیم،
همواره با روشهایی روبرو می‌شویم که، باصطلاح
علمی تاب تحمل انتقاد ندارند و، همچون روشهای
روزنامه نویسی عامیانه، چیزی جز فریبکاری و

یاوه پردازی حساب شده نیستند. از يك شوونیست یا سوسیال شوونیست روسی بپرسید مقصود از الحاق توسط آلمان چیست و او شرحی عالی ارائه می‌کند، زیرا آن‌سرا کاملاً می‌فهمد. اما اگر خواستار تعریفی عام از الحاق باشید که همه آنها - آلمان، انگلستان و روسیه - را در برگیرد، هرگز پاسخی نمی‌دهد. هرگز پاسخ نمی‌دهد! وقتی نشریه "رچ" (۴۲) (که از دنیای نظریه به عرصه عمل رو می‌آورد) پراودا (۴۲) را به مسخره گرفت و گفت: "این پراودانیست‌ها قضیه کورلاند را نمونه ای از الحاق می‌دانند! چطور می‌شود با این آدم‌ها حرف زد!" و ما پاسخ دادیم: "لطفاً تعریفی از الحاق ارائه کنید که شامل آلمانها، انگلیسها و روسها گردد، و اضافه می‌کنیم یا شما از این قضیه طفره می‌روید و یا ما شما را در این باره افشا خواهیم کرد" * - و "رچ" سکوت پیشه کرد. ما معتقدیم که هیچ روزنامه و هیچیک از شوونیستها، علی‌العموم، که فقط می‌گویند باید از وطن دفاع کرد، یا هیچیک از سوسیال

* رجوع کنید به لنین، کلیات آثار، جلد ۲۴، صفحات

۲۶ و ۲۵، ویراستار انگلیسی

شوونیستها، تا کنون تعریفی از الحاق اراشه
نکرده که بتواند هم شامل حال آلمان و هم شامل
حال روسیه شود، تعریفی که برای هر دو طرف
مصادق داشته باشد. آنها نمیتوانند اینکار را
بکنند و دلیل ساده اش اینست که این جنگ ادامه
سیاست الحاقهاست، یعنی ادامه سیاست تصرف،
سیاست راهزنی سرمایه داری از طرف هر دو گروه
درگیر جنگ است. بدیهی است که این مسئله که
کدامیک از دو راهزن اول چاقو کشید، از نظر ما
چندان مهم نیست. تاریخ مخارج نیروی دریائی و
زمینی این دو گروه را در یک دوره چند دهه ای
در نظر بگیرید، تاریخ جنگهای کوچک، جنگهای
قبل از جنگ بزرگ، میان این دو را در نظر
بگیرید - مگوئیم "کوچک"، چون در آن جنگها
شمار کشته شدگان اروپایی محدود بود، حال آنکه
صدها هزار انسان متعلق به مللی که تحت انقیاد
آنان بودند، در این جنگها جان باختند، مللی که
از نظر آنها اصلا ملت بحساب نمیآوردند (نمیتوان
آن آسیانیها و آفریقانیها را داخل جرگه ملل
بحساب آورد!) جنگهایی که علیه این ملل صورت
گرفت، جنگ با مردم بی سلاح بود، مردمی که

بسادگی برگبار بسته می‌شدند، فرو می‌افتادند و با مسلسل درو می‌شدند. آیا می‌توان اسم اینها را جنگ گذاشت؟ اگر دقیق صحبت کنیم اینها اصلاً جنگ نیستند و می‌توانید فراموششان کنید. اینست نظر آنها نسبت باین فریب علنی توده ها.

جنگ کنونی ادامه سیاست تصرف سرزمینها و به گلوله بستن تمام ملیتها، و وحشیگریهای باور نکردنی آلمانیها و انگلیسیها در آفریقا، و انگلیسیها و روسها در ایران است - به سختی می‌توان گفت کدامیک بیشتر مرتکب این وحشیگریها شد. باین جهت بود که سرمایه داران آلمانی آنها را دشمن خود می‌شمردند. آنها می‌گویند: پس شما قوی هستید چون غنی ترید؟ اما ما قویتریم بنابر این ما از همان حق "مقدس" غارتگری برخورداریم. اینست عصاره واقعی سرمایه مالی انگلیسی و آلمانی، طی چند دهه مقدم بر جنگ کنونی، اینست خلاصه تاریخ روابط روسیه و آلمان، روسیه و انگلیس، و آلمان و انگلیس. اینجاست که سر نخ شناخت قضیه جنگ پیدا می‌شود، باین علت است که داستانهای متداول درباره علت جنگ، نیرنگ بازی و فریبکاری محض است. در این

داستانها تاریخ سرمایه مالی فراموش می‌شود، تاریخ چگونگی تکوین این جنگ بر سر تقسیم مجدد از یاد می‌رود و مسئله به این صورت مطرح می‌شود: دو ملت در صلح و صفا زندگی می‌کردند، آنگاه یکی بدیگری حمله کرد و دیگری در مقام دفاع بر آمد. همه دانشها، همه بانکها از یاد می‌روند و بمردم گفته می‌شود و همچنین بدهقانها که از سیاست هیچ چیز نمی‌دانند. گفته می‌شود که اسلحه بردارید، تنها کاریکه باید بکنید پاسخگویی به جنگ طرف مقابل است! نتیجه منطقی این طرز استدلال عبارتست از اینکه همه روزنامه ها تعطیل شوند، همه کتابها بسوزند و هر گونه تذکر در باب الحاقهای ارضی در مطبوعات ممنوع شود، به این ترتیب می‌توان چنان نظریه ای در مورد الحاقها را توجیه کرد. این داستانها نمی‌توانند حقیقت الحاقها را بیان کنند زیرا سراپای تاریخ روسیه، انگلستان و آلمان ماجرای جنگ پیوسته، بیرحمانه و خونین بر سر الحاقهای ارضی بوده است. لیبرالها که متجاوزین سیاسی را در هندوستان به خاطر اینکه جرأت کرده اند خواستهایی را مطرح کنند که در اینجا، در روسیه، بخاطر آنها جنگ

صورت می‌گرفت، به باد انتقاد سخت می‌گرفتند، خود در ایران و آفریقا به جنگهای بیرحمانه دست زدند، قوای استعمارگر فرانسوی نیز بر خلقها ستم رانده اند. اینست پیش تاریخ، و تاریخ واقعی این غارت بیمانند: اینست سیاست این طبقات که جنگ کنونی ادامه آن است. به این خاطر است که آنها نمیتوانند در مورد مسئله الحاقها پاسخی ارائه دهند که ما می‌دهیم؛ ما می‌گوئیم که ملتی به ملت دیگر پیوست و این بر اساس انتخاب ارادی اکثریت آنان نبود بلکه بر پایه تصمیم شاه یا حکومت بود و این ملت، ملتی ضمیمه شده است. نفی کردن الحاق در حکم اینست که برای هر ملت حق تشکیل دولتی جداگانه و یا وحدت با هر که دلخواهش باشد، قائل شویم. ضمن پاسخی برای هر کارگری که از کمترین آگاهی طبقاتی برخوردار باشد، کاملاً روشن است.

در هر قطعنامه که دهها نمونه آن بتصویب می‌رسد، و حتی در روزنامه ای نظیر زمیلیای ولیا (۴۵) بچسپ می‌رسد، آن پاسخ را که بطرزی نامناسب بیان شده، می‌یابید؛ ما خواهان جنگ بخاطر سروری بر سایر ملل نیستیم، ما برای آزادیمان می‌جنگیم.

اینست چیزی که همه کارگران و دهقانان می‌گویند و بدین طریق است که آنها نظر انسان زحمتکش و شناخت او از جنگ را ابراز می‌کنند. مقصود ضمنی آنها اینست که اگر این جنگ بنفع طبقه کارگر، و علیه استثمار کارگران باشد، آنها با چنین جنگی موافقت می‌کنند. ما نیز با چنین جنگی موافقت می‌کنیم و هیچ حزب انقلابی نیست که با آن مخالف باشد. آنجا که این نویسندگان قطعنامه‌های برشمار بخطا می‌روند اینست که گمان می‌کنند این جنگ را آنها انجام می‌دهند. ما سربازان، کارگران و دهقانان برای آزادیمان می‌جنگیم. من هرگز سئوالی را که یکی از آنها پس از يك جلسه از من کرد از یاد نمی‌برم. او گفت: "چرا شما همیشه علیه سرمایه داران داران حرف می‌زنید. من که سرمایه دار نیستم. مگر نه؟ ما کارگران از آزادیمان دفاع می‌کنیم". شما در اشتباه هستید. شما می‌جنگید، چون از حکومت سرمایه داری خودتان پیروی می‌کنید؛ این حکومتها هستند که این جنگ را انجام می‌دهند، نه خلقها. من از يك کارگر یا دهقان که سیاستهای کشور خود را نمی‌شناسد، که فرصت میمون یا نا میمون آشنا شدن با رموز دیپلماسی و یا شناسایی

تصویر این غارتگری سرمایه را نداشته است (مثلاً از ستمگری روسیه و انگلستان بر ایران بسا خبر نیست، تعجب نمی‌کنم - من از او تعجب نمی‌کنم که این تاریخ را از یاد ببرد و ساده دلانه بگوید: چکار بکار سرمایه داران دارید، این منم که می‌جنگم: او رابطه سیاست و حکومت را نمی‌فهمد. او نمی‌فهمد که این جنگ را حکومت انجام می‌دهد و او فقط آلت فعل آن حکومت است. او می‌تواند خود را خلقی و انقلابی بنامد و قطعنامه های مطنطن بنویسد - البته این برای روسها خیلی با معناست، زیرا فقط همین اواخر وارد زندگیشان شده است. تازگیها یسک بیانیه "انقلابی" از طرف حکومت موقت (۴۶) منتشر شده است. این اصلاً اهمیتی ندارد. ملتهای دیگر که در دفن سرمایه دارانه فریفتن توده ها بوسیله بیانیه های انقلابی، از ما با تجربه ترند، از مدتهاست کسه همه رکوردهای جهانی را در این زمینه شکسته اند. اگر تاریخ پارلمانی جمهوری فرانسه را از وقتی که طرفدار شد بررسی کنید، دهها نمونه در طول دهه های این تاریخ پیدا می‌کنید که بیانیه های سرشار از بلیغ ترین عبارات بمنظور پرده پوشی سیاست

وحشیانه ترین غارت استعماری و مالی تنظیم شده است. سرایای تاریخ جمهوری سوم (۴۷) در فرانسه تاریخ این غارت است. اینهاست سرچشمه های جنگ کنونی. جنگ کنونی ناشی از خبث طینت سرمایه داران یا سیاست نادرست فلان سلطان نیست. این شیوه تفکر، نادرست است. نه، این جنگ پیآمد اجتناب ناپذیر ابر سرمایه داری (سوپر کاپیتالیزم)، بویژه سرمایه بانکی است که منجر به آن شده است که در حدود چهار بانک در برلن و پنج یا شش بانک در لندن که بر تمام جهان غلبه دارند، پولهای جهان را تصرف میکنند، سیاست مالی خود را به ضرب اسلحه مستحکم کنند، و بالاخره در ستیزی مسلحانه و وحشیانه با هم برخورد کنند چون در پایان مسابقه آزاد خود در زمینه تصرفات به آخر خط رسیده اند. این یا آن طرف ستیز باید مستعمرات خود را تسلیم کند. فیصله یافتن این گونه مسائل در این دنیای سرمایه داران اختیاری نیست، فقط جنگ میتواند این قضیه را فیصله دهد. به این لحاظ است که سرزنش کردن این یا آن راهزن تاجدار، عبث است. این راهزنان تاجدار همگی از یک قماشند. به این

علت است که نکوهش سرمایه داران ایسن یا آن کشور نیز بیهوده است. آنها را فقط به این خاطر می‌توان سرزنش کرد که چنین نظامی را ساخته و پرداخته اند. اما ساختن ایسن نظام در انطباق کامل با قوانینی که از سوی يك دولت متمدن پشتیبانی می‌شود، صورت گرفته است. "من کاملاً در چهار چوب حقوق خود، حرکت می‌کنم، من خریدار سهام هستم، تمام دادگاهها، تمام دستگاه پلیس، سرپای ارتش دائمی و تمام ناوگانهای جهان از حقوق من نسبت به این سهام حمایت می‌کنند." بخاطر بانکهایی که ایجاد می‌شوند تا دهها میلیون روبل را در اختیار بگیرند، به خاطر این بانکها دام غارت خود را در سراسر جهان می‌گسترند و بخاطر ستیز مهلکی که گرفتار آن شده اند، چه کسی را می‌توان سرزنش کرد؟ اگر می‌توانید مقصّر را پیدا کنید! مقصّر، نیم قرن تکامل سرمایه داری است و تنها راه گریز این وضع، سرنگونی سلطه سرمایه داران و انقلاب کارگران است. این است پاسخی که حزب ما با تجزیه و تحلیل جنگ بدان رسیده است و باین لحاظ است که ما می‌گوئیم: مسئله ساده الحاقات ارضی

چنان به اغتشاش کشیده شد. و سخنگویان احزاب بورژوا آنقدر دروغ تحویل داده اند که می‌توانند وانمود کنند که قضیه "کورلاند"، الحاق توسط روسیه نیست. آنها، آن سه راهزن تاجدار، کورلاند و لهستان را میان خود قسمت کرده اند. آنها يك صدسال است که سرگرم این کار بوده اند و جان زنده را قسمت قسمت می‌کرده اند. و راهزن روسی حصه بزرگتر را نصیب خود کرد، چون در آنزمان از همه قویتر بود و اکنون که آن جانور شکارگر جوان، یعنی آلمان، قد کشیده است و قدرت سرمایه داری نیرومندی شده، خواستار تقسیم دوباره است. او می‌گوید: و شما خواهان آن هستید که اوضاع به همان منوال سابق بماند. شما فکر می‌کنید قویترید؟ بگذارید نتیجه ها را بیازمائیم.

اینست خلاصه و فشرده علت این جنگ. البته این عبارت ستیزه جویانه "بگذارید نتیجه ها را بیازمائیم" فقط بیانگر سیاست دهها سال غارت، سیاست بانکهای بزرگ است باین جهت است که هیچکس جز ما نمی‌تواند این حقیقت را درباره الحاقات ارضی بگوید، حقیقتی ساده که هر کارگر

و دهقان آنرا در خواهد یافت . باین خاطر است
که مسئله پیمانها، همین مسئله ساده، عالما و
عامدا توسط کلیه مطبوعات بصورتی مبهم و مغشوش
مطرح می شود. می گویند که ما حکومتی انقلابی
داریم، و در این حکومت وزیرانی هستند - یعنی
نارودنیکیها و منشویکیها - که حدودا سوسیالیست
هستند. اما وقتی اینان بیانییه هایی درباره صلح
بدون الحاق سرزمینها، مشروط بر اینکه این
اصطلاح تعریف نشود (چون بمعنای آنست که ملحقات
ارضی آلمان پس گرفته شود و ملحقات ارضی ما
باقی بماند)، صادر می کنند، آنگاه ما می گوئیم:
این کابینه "انقلابی" شما، اعلامیه های شما،
بیانییه های تان که می گوید ما برای فتوحات به
جنگ نیامده ایم، چه ارزش دارد، در حالیکه در
عین حال به ارتش می گوئید که حالت تهاجمی
داشته باشد؟ آیا نمی دانید که ما پیمانهایی داریم
که توسط نیکولای خونخوار، به غارتگرانه ترین
شیوه ها منعقد شده است؟ اینرا نمی دانید؟
بر کارگران یا دهقانان حرجی نیست که این موضوع
را ندانند. آنها غارتگر نبوده اند، کتابهای
اندیشمندانه نمی خوانند. اما وقتی کادتهای

تحصیل کرده این نوع چرندیات را تبلیغ می‌کنند، خوب می‌دانند که مضمون آن پیمانها چیست. هر چند این پیمانها "سری" هستند، اما تمام مطبوعات دیپلماتیک همه ممالک از آنها صحبت می‌کنند و می‌گویند: "بغازها بچنگ شما افتاده، ارمنستان، کالیسیه، آلتاس ولورن، نزیسته را دارند و ما ایران را بصورت نهایی قسمت می‌کنیم." و سرمایه دار آلمانی می‌گوید: "من مصر را اشغال می‌کنم، من ملتهای اروپا را - زیر انقیاد می‌کشم، مگر آنکه شما مستعمرات مرا با بهره اش به من پس بدهید." سهم الشرکه چیزی است که بدون بهره نمی‌تواند باشد. باین خاطر است که مسئله پیمانها، که بخودی خود مسئله ای روشن و ساده است، موجب انگیزش طغیان اینهمه دروغهای گستاخانه می‌شود که از صفحات روزنامه های سرمایه داری تراوش می‌کند. روزنامه ده دی یین* امروز را نگاه کنید. و دووزوف،** مردی که نسبتی با بلشویسم ندارد، اما دمکرات صدیقی است، در این روزنامه می‌گوید: من با پیمانهای سری

* Dyen

** Vodovozov

مخالفم؛ بگذارید این موضوع را درباره پیمان با رومانی بگویم. پیمان سری با رومانی وجود دارد دایر بر اینکه رومانی اگر بسود متفقین بجنگد، بعضی از سرزمینهای خارجی را بدست خواهد آورد. پیمانهایی که سایر متفقین دارند، همه از همین قماش اند. اگر این پیمانها را نبسته بودند، اقدام به تحت انقیاد در آوردن ملتها نمیکردند. برای دانستن محتوای این پیمانها ضرورتی نیست که به سراغ مطبوعات تخصصی بروید. کافی است حقایق اساسی تاریخ اقتصادی و دیپلماتیک را بخاطر آورید. چند دهه است که چشم اتریش در پی بالکان است و میخواهد آنها را منقاد خود کند؛ و اگر آنها با یکدیگر تصادم کردند، به این لحاظ است که چاره ای جز این نبود. باین جهت است که وقتی توده ها خواستار آن میشوند که پیمانها منتشر شود - و این خواستی است که روز به روز مصرانه تر مطرح میشود - میلیوکوف وزیر سابق و تره شنکو وزیر لاحق (یکی در حکومتی بدون وزرای سوسیالیست، و دیگری در حکومتی با وزرای شبه سوسیالیست) اظهار می کنند که افشای پیمانها در حکم قطع رابطه با متفقین است.

مسلمها کسانی که خودشان شریک و عضو همان دسته راهزن هستند، پیمانهای خودشان را منتشر نمی‌کنند. ما با میلیوکوف و تره شنکو موافقیم که پیمانها را نمی‌توان انتشار داد. از این امر دو نتیجه مختلف می‌توان گرفت. اگر با میلیوکوف و تره شنکو توافق کنیم که پیمانها را نمی‌توان انتشار داد، از این سخن چه نتیجه ای بدست می‌آید؟ اگر پیمانها را نمی‌توان انتشار داد، پس باید به وزرای سرمایه داری کمک کنیم که جنگ را ادامه دهند. نتیجه دیگر چنین است: چون سرمایه داران نمی‌توانند خودشان پیمانها را منتشر کنند. پس سرمایه داران را باید سرنگون کرد. تشخیص اینرا که کدامیک از این دو نتیجه درست است، بر عهده خودتان می‌گذارم. اما خواهش می‌کنم که عواقب کار را در نظر داشته باشید. اگر به شیوه نارودنیکی و منشویکی استدلال کنیم به اینجا می‌رسیم که: وقتی حکومت می‌گوید که پیمانها را نمی‌توان منتشر کرد، بنابراین باید بیانیه تازه ای منتشر کنیم. کاغذ آنقدرها گران نیست که نتوانیم بیانیه تازه ای صادر کنیم. بیانیه ای می‌نویسیم و دست به

تهاجم می‌زنیم. برای چه منظوری؟ با کدام هدفها؟
کسی باید این هدفها را معین کند؟ از سربازان
خواسته می‌شود که مفاد پیمانهای غارتگرانه با
رومانی و فرانسه را اجرا کنند. مقاله ودووزوف
را به جبهه بفرستید و بعد شکوه سر دهید که
اینها همه کار بلشویکها است، و از قرار معلوم
این قضیه پیمان با رومانی را بلشویکها از
خودشان در آورده اند. در آنصورت نه تنها کار
پراودا را دشوار می‌کنید، بلکه باعث می‌شوید که
ودووزوف را بخاطر اینکه تاریخ را مطالعه
کرده است، از کار اخراج می‌کنند. شما باید با تمام
کتابهای میلیوکف، آن کتابهای جدا خطرناک،
یک آتشبازی راه بیندازید. هر يك از کتابهای
رهبر حزب "آزادی خلق" این وزیر سابق امور خارجه
را که دلتان می‌خواهد باز کنید؛ کتابهای
خوبی هستند. اما چه می‌گویند؟ می‌گویند که
روسیه نسبت به بغازها، ارمنستان، گالیسیه و
پروس شرقی "حق" دارد. او نقشه همه آنها را
قسمت قسمت کرده است و حتی نقشه تازه ای هم
ضمیمه کتاب می‌کند. نه فقط بلشویکها و ودووزوف
را باید بخاطر نوشتن این جور مقالات انقلابی به

سیبری فرستاد، بلکه باید کتابهای میلیوکف را نیز به آتش کشید. چون اگر تکه های ساده ای از این کتابها را امروز کنار هم بگذارید و به جبهه بفرستید از هر شبنامه شورانگیز بیشتر موثر خواهد بود.

اکنون طبق طرح مختصر این سخنرانی که پیش خود تدوین کرده ام، باید به مسئله "دفاع گرایي انقلابی" پردازم. پس از آنچه افتخار داشتم بشما گزارش کنم، فکر می‌کنم بمن اجازه می‌دهید این مسئله را به اختصار بررسی کنم. مقصود از "دفاع گرایي انقلابی" دفاع از جنگ تحت این عنوان است که هر چه باشد ما انقلاب کرده ایم، هر چه باشد ما مردمی انقلابی هستیم و دموکراسی انقلابی داریم. اما ما چه پاسخی باین حرفها می‌دهیم؟ ما چه انقلابی کرده ایم؟ ما نیکولا را سرنگون کردیم. ایسن انقلاب در مقایسه با انقلابی که می‌توانست تمام طبقه زمینداران و سرمایه داران را سرنگون کند، چندان دشوار نبود. حال که انقلاب ما بشمر رسید.* چه کسانی بقدرت رسیده اند؟ زمینداران بزرگ و سرمایه داران،

* مقصود انقلاب فوریه ۱۹۱۷ است.

یعنی درست همان طبقاتی که از مدتها پیش در اروپا بر سر قدرت بودند. انقلابهایی از این قبیل يك صدسال پیش در آنجا اتفاق افتاد. تره شنکوها، و میلیوکف ها و کونوالف ها در آنجا مدتهای مدید در قدرت بودند و این که آیا آنها بودجه ای بدربار اختصاص داده اند یا از این امر تجملی (داشتن دستگاه سلطنتی) صرفنظر کرده اند هیچ فرقی در معامله ایجاد نمیکند. بانک، بانک است. اعم از این که میلیاردها سرمایه گذاری بشود یا نشود. سود، سود است. خواه در رژیم جمهوری باشد و خواه در رژیم سلطنتی. اگر مملکتی وحشی جسارت کند که از فرمان سرمایه متمدن ما سر بپیچد، سرمایه ای که این بانکهای باشکوه را در مستعمرات، در آفریقا و در ایران بر پا میکند، اگر هر ملت وحشی جرأت کند که از فرمان بانک متمدن ما سر بتابد، ما لشکریانی به آنجا میفرستیم تا فرهنگ، نظم و تمدن را به آنجا بازگردانند. همچنان که لیاخوف* در ایران کرد و لشکریان "جمهوریخواه" فرانسوی در آفریقا کردند: در آنجا فرانسویان

با همان درنده خویی خلقها را ریشه کن کردند .
چه فرق می‌کند؟ ما در اینجا با همان "دفاع گرایي
انقلابی" روبرو هستیم . با این تفاوت که
از سوی توده های ناآگاهی بنمایش گذاشته می‌شود
که هیچ ارتباطی بین جنگ و حکومت نمی‌بینند و
نمیدانند این سیاست به تجویز و طبق پیمانها
دنبال می‌شود . پیمانها باقی مانده اند ، بانکها
باقی مانده اند . در روسیه بهترین مردان طبقه
آنها (سرمایه داران) در حکومت هستند ، اما سرشت
جنگ جهانی بر اثر این امر کوچکترین تغییری
نکرده است . در اصطلاح "دفاع گرایي انقلابی"
توین ، از مفهوم بزرگ انقلاب صرفا بعنوان پوششی
برای پوشاندن چرک و خون جنگ که برای خاطر
پیمانهای کثیف و جنایتکارانه صورت می‌گیرد ،
استفاده می‌شود .

انقلاب روسیه جنگ را تغییر نداده ، بلکه
سازمانهایی بوجود آورده که در هیچ کشور دیگری
وجود ندارد و بندرت در انقلابهای غرب (اروپا)

◀ • کلنل لیاخوف (۱۹۱۹ - ۱۸۶۹) سرمنگ ارتش تزار که

پس از سرکوبی جنبش ملی و انقلابی در قفقاز و ایران ،
شهرت یافت . ویر استار .

یافت می‌شد. اکثر انقلابها محدود و منحصر بود به بر سر کار آوردن حکومت‌هایی از نوع حکومت تره شنکو و کنووالف، در حالیکه مملکت منفعل و سازمان گسیخته باقی می‌ماند. انقلاب روسیه پا را از آن حد فراتر گذاشته است، در این انقلاب ما این بارقه امید را داریم که بتوانند بر جنگ فائق آیند. درکنار حکومت وزرای "شبه سوسیالیست"، حکومت جنگ امپریالیستی، حکومت تهاجم، حکومتی پیوند خورده با سرمایه انگلیسی - فرانسوی - در کنار این حکومت و مستقل از آن، ما در سراسر روسیه شبکه ای از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان داریم. این انقلابی است که هنوز حرف آخر خود را نزده است. این انقلابی است که اروپای غربی، تحت شرایط مشابه، بخود ندیده است. در اینجا سازمان‌هایی وجود دارد، متعلق به طبقاتی که واقعا هیچ احتیاجی به الحاقات ارضی ندارد، که میلیون‌ها و میلیون‌ها به بانکها نسپردہ اند و احتمالا علاقه باین ندارند که آیا سرهنگ لیاخوف روسی و سفیر لیبرال انگلیسی، ایران را میان خود درست قسمت کرده اند یا نه. این است ضمانت

این انقلاب که به پیش رانده می‌شود، یعنی در آن طبقاتی حضور دارند که هیچ علاقه ای به الحاقات ارضی ندارند و علیرغم این حقیقت که به حکومت سرمایه داری (حکومت موقت) اعتماد بیش از حد نشان می‌دهد، علیرغم سر در گمی اضطراب آور و فریبکاری اضطراب آور که در بطن مفهوم "دفاع گرایی انقلابی" وجود دارد، علیرغم این حقیقت که آنها از قراضه های جنگی حمایت می‌کنند، و از حکومت (مجرى) جنگ امپریالیستی حمایت می‌کنند - علیرغم همه اینها موفق شده اند سازمانهایی بوجود آورند که در آن توده طبقات ستم دیده نمایندگی می‌شوند. این سازمانها عبارتند از شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، که در بسیاری از نواحی محلی روسیه در کار انقلابی خود پا را بسی فراتر از شورای پتروگراد گذاشته اند. و این بسیار طبیعی است زیرا در پتروگراد قدرت مرکزی سرمایه داران حضور دارد.

و وقتی اسکوبلف در سخنرانی دیروز خود می‌گفت: "ما همه سودها را (از سرمایه داران) می‌گیریم، ما صددرصد سود را می‌گیریم"، داشت با

آن روحیه وزیر مآبانه صحبت می‌کرد، اگر مجله رخ امروز را بخوانید، خواهید دید که پاسخ این قسمت از سخنرانی اسکوبلف چیست. در این مجله می‌نویسند: "این در حکم گرسنگی و مرگ است! صددرصد یعنی همه چیز!". وزیر اسکوبلف از افراطی‌ترین بلشویکها فراتر می‌رود. این که می‌گویند بلشویکها از همه چپ‌ترند تهمتی بیش نیست. وزیر اسکوبلف بمراتب "چپ‌تر" است. آنها هر چه ناسزا در چنته داشتند نثار می‌کردند و می‌گفتند که من می‌خواهم آخرین جامه سرمایه داران را از تنشان درآورم. بهر حال این شولگین بود که می‌گفت: "بگذارید آخرین جامه ما را از تنمان در آورند". فکرش را بکنید یک بلشویک بسراغ هم شهری شولگین می‌رود تا آخرین پیراهنش را بگیرد. بهتر است که او با دلایلی جدی‌تر وزیر اسکوبلف را متهم به این نیات کند. ما هرگز یا را تا آن حد فرا نگذاشتیم، ما هرگز نگفتیم که صددرصد سودها را می‌خواهیم. با این وصف این یک وعده با ارزش است، اگر قطعنامه حزب ما را نگاه کنید، می‌بینید که ما در آنجا فقط به شکلی مستدل‌تر، دقیقاً همان

چیزی را پیشنهاد می‌کنیم که من اینجا پیشنهاد کرده‌ام. باید بانکها را در کنترل گرفت و بدنبال آن مالیات عادلانه ای بر درآمدها بست.* ما چیزی بیش از این نخواستیم، اما اسکوبلف خواهان صد کوپک يك روبل است. ما چیزی از این قبیل پیشنهاد نکردیم و نمی‌کنیم. اسکوبلف این حرفها را جدی نمی‌زند و اگر می‌زند، نمی‌تواند اجرا کند، دلیل ساده اش این که دادن اینگونه وعده ها و در همانحال رفاقت کردن با تره شنکو و کنووالف تا حدی مضحك است. می‌توان ۸۰ یا ۹۰ درصد درآمد يك میلیونر را از او گرفت اما نمی‌توان دست در دست اینگونه وزرا بود. اگر شوراها قدرت می‌داشتند ممکن بود واقعا این ۸۰ یا ۹۰ درصد را بگیرند، اما نه تمام آنها - آنها احتیاجی به آن ندارند. آنها قسمت اعظم درآمد را می‌گیرند. هیچ مقام دولتی دیگر نمی‌تواند چنان کاری بکند. وزیر اسکوبلف ممکن

* اشاره است به "قطعنامه درباره وضع کنونی" که

توسط کنفرانس هفتم سراسر روسیه حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه (بلشویک) تصویب شد. این قطعنامه توسط لنین تنظیم شد.

است بهترین نیات را در سر داشته باشد. من دهها سال است که آن حزبها را می‌شناسم - من سی سال است که در جنبش انقلابی بوده ام. بنابراین اصلا قصد ندارم که در نیات خیر آنها پای شک را بمیان آورم. اما موضوع چیز دیگری است. مسئله بر سر نیات حسنه نیست. با نیات حسنه می‌توان راه جهنم را مفروش کرد. همه ادارات حکومتی پر از کاغذهایی است که بامضای وزرای ما رسیده، اما در اثر آنها هیچ چیز عوض نشده. اگر می‌خواهید کنترل را اعمال کنید، بفرمایید شروع کنید! برنامه ما بنحوی است که با خواندن سخنرانی اسکوبلف می‌توانیم بگوئیم: ما بیش از این نمی‌خواهیم ما از وزیر اسکوبلف معتدل تریم. او هم کنترل را توصیه می‌کند و هم صدرد را. ما نمی‌خواهیم صدرد را بگیریم بلکه می‌گوئیم: "تا وقتی که شما دست بکار نشده اید، بشما اعتماد نمی‌کنیم!". اختلاف بین ما از این قرار است: ما بکلمات و وعده ها اعتماد نمی‌کنیم و بدیگران هم توصیه نمی‌کنیم که حرف و وعده را باور کنند. تجارب جمهوریهای پارلمانی بما درس می‌دهد که به عبارات کاغذی اعتماد نکنیم، اگر

شما خواهان کنترل هستید باید شروع کنید. برای آنکه چنین کنترلی اعمال شود يك روز کافی است که قانون به تصویب برسد.

شورای کارکنان هر بانک، شورای کارگران هر کارخانه و تمام دستجات بحق کنترل دست می‌یابند. اما بما خواهند گفت که شما نمی‌توانید اینکار را بکنید. این يك سر تجارتی است و آن يك مال خصوصی مقدس است. خب، هر کدام را که می‌خواهید انتخاب کنید. اگر می‌خواهید از آن دفتر و دستکها و حسابها حفاظت کنید و محافظ معاملات تراستها باشید، دیگر درباره کنترل کردن و درباره این که کشور رو به ورشکستگی می‌رود و راجی نکنید.

در آلمان وضع از این هم بدتر است. در روسیه غله گیر می‌آید ولی در آلمان گیر نمی‌آید. در روسیه از طریق سازمان خیلی کارها می‌توانید، بکنید، اما در آلمان بیش از این از شما بر نمی‌آید. آنجا دیگر غله نماند. و تمام ملت با فاجعه روبه‌روست. مردم امروزه می‌نویسند که روسیه در شرف ورشکستگی است. اگر چنین باشد پس حفاظت از مالکیت خصوصی "مقدس" جنایت است. بنابراین معنای آن حرفها درباره کنترل چیست؟

لابد یادتان نرفته که نیکلارومانف نیز خیلی چیزها دوباره کنترل نوشت. او هم هزار دفعه کلمات "کنترل دولتی"، "کنترل عمومی"، "انتصاب سناتورها" را تکرار کرد. ظرف دو ماه پس از انقلاب، صاحبان صنایع تمام روسیه چاپیده اند و سودهایی چند برابر سرمایه بخیب زده اند و هر گزارش مالی از این ماجرا حکایت می‌کند. و وقتی کارگرها دو ماه پس از انقلاب "شجاعت" آنرا داشته اند که بگویند می‌خواهند مثل آدم زندگی کنند، تمام مطبوعات سرمایه دار در سراسر کشور، فریاد و فغان راه انداخته اند. هر شماره مجله رچ فغان وحشیانه ای است علیه کارگران که می‌خواهند کشور را غارت کنند، اما تنها چیزی که ما وعده می‌دهیم، فقط کنترل بر سرمایه داران است. آیا نمی‌توانیم از وعده و وعید بکاهیم و بر عمل بیفزائیم؟ اگر آنچه شما می‌خواهید کنترل بوروکراتیک است، کنترل از طریق همان ارگانها به شیوه قبلی است، حزب اعتقاد عمیق خود را اعلام می‌کند که در این زمینه حتی اگر يك دوجین وزیر نارودنيك و منشويك. بجای نیم دوجین در حکومت شما بودند، از شما نمی‌توان حمایت کرد.

کنترل فقط بوسیله مردم می‌تواند اعمال شود. شما باید ترتیبی بدهید که کنترل بوسیله شوراهای کارکنان بانکها، شوراهای مهندسی، و شوراهای کارگران انجام شود و چنان کنترلی را فراهم کنید از همین فردا آغاز کنید. هر صاحب منصبی باید مسئول باشد و به ازای هر اطلاع غلطی که ممکن است بهر يك از این نهادها بدهد، مورد تعقیب جزایی قرار گیرد. این مسئله حیات و ممات مملکت است. ما می‌خواهیم بدانیم چقدر غله هست، چقدر مواد خام و چقدر بازوی کار وجود دارد و در کجا باید آنها را قرار داد.

حالا می‌رسم بآخرین مسئله - چگونگی پایان دادن جنگ. این عقیده مسخره را بما نسبت می‌دهند که ما در پی صلح جداگانه هستیم. سرمایه داران راهزن دارند برای صلح زمینه چینی می‌کنند و می‌گویند: "ما قطعه ای از ترکیه (عثمانی) و ارمنستان را بشما می‌دهیم در صورتی که شما سرزمینهای طلاخیز را بما بدهید." این از آن نوع حرفهایی است که دیپلماتها در هر شهر بیطرف بزبان می‌آورند! اینرا همه می‌دانند. البته این مطالب را در قالب عبارات دیپلماتیک

قرار دادی لاپوشانی می‌کنند. دیپلمات‌ها بدرد همین کار می‌خورند که با زبان دیپلماتیک صحبت کنند. این چه مهملی است که ادعا می‌کنند ما می‌خواهیم با صلح جداگانه بجنگی پایان دهیم؟ پایان دادن بجنگی که توسط سرمایه داران همه ثروتمندترین دول صورت می‌گیرد، جنگی که ریشه در چند دهه تاریخ توسعه اقتصادی دارد، با کنار کشیدن يك طرفه از عملیات نظامی، چنان حماقتی است که حتی رد کردن آنهم بیهوده است. این حقیقت که ما قطعنامه خاصی برای رد آن تنظیم کردیم، ناشی از اینست که می‌خواستیم برای توده های وسیع که در مقابلشان متهم قلمداد شده بودیم، قضایا را توضیح دهیم. این امری نیست بتواند بطور جدی به بحث گذاشته شود. جنگی را که سرمایه داران همه ممالک درگیر آنند، نمی‌توان بدون انقلاب کارگری علیه این سرمایه داران پایان داد. مادام که کنترل لفظ است و از عمل آن خبری نیست، مادام که حکومت سرمایه داران جای خود را به حکومت پرولتاریای انقلابی نداده است، حکومت ناچار است که فقط تکرار کند که ما در سراشیب فاجعه هستیم،

فاجعه، فاجعه. اکنون در انگلستان "آزاد"،
سوسیالیستها را بخاطر گفتن آنچه من دارم
میگویم، زندانی میکنند. در آلمان، لیکنشت را
بخاطر گفتن آنچه اکنون من میگویم، زندانی
کرده اند. و در اتریش، فریدریش آدلر در
زندان است بخاطر گفتن همان چیز بکمک هفت تیر
(شاید حالا دیگر اعدامش کرده باشند). در تمام
ممالک توده کارگران از این سوسیالیستها
هواداری میکنند و نه از آن سوسیالیستهایی که
جانب سرمایه داران خود را گرفته اند. انقلاب
کارگران در سراسر جهان رو به اعتلاست. البته
در سایر کشورها این انقلاب دشوارتر است. آنها
با ابلهانی نظیر نیکلارومانف و راسپوتین مواجه
نیستند، در آنجا بهترین مردان طبقه شان در
رأس حکومت قرار دارند. آنها در آنجا فاقد
شرایط انقلاب علیه استبداد هستند. آنها در آنجا
حکومت طبقه سرمایه دار، دارند. مدتهای مدید
است که با استعدادترین نمایندگان آن طبقه
حکومت میکنند. باین خاطر است که انقلاب در آنجا،
هر چند تاکنون انجام نگرفته، قهرا انجام
میگیرد. چه باک از این که بسیاری از انقلابیونی

نظیر فریدریش آدلر و کارل لیبکنشت در حین تلاش برای تحقق انقلاب جان ببازند. آینده از آن آنان است و کارگران همه کشورها راه آنان را دنبال می‌کنند. کارگران همه کشورها، قهرا پیروز می‌شوند.

درباره مسئله دخالت آمریکا در جنگ ، میل دارم این نکته را بگویم: مردم استدلال می‌کنند که در آمریکا دمکراسی برقرار است ، آمریکا کاخ سفید دارد. من می‌گویم: در آنجا بردگی ، نیم قرن پیش ملغی شد. جنگ ضد بردگی در ۱۸۶۵ پایان یافت . از آن پس میلیاردرها قارچ وار روئیدند. آنها تمام آمریکا را در جنگ مالی خود گرفتند. آنها دارند اوضاع مکزیك را آرام می‌کنند و مسلما بر سر تقسیم اقیانوس آرام با ژاپن جنگ خواهند کرد. این جنگی است که چندین دهه برایش زمینه چینی شده است . در همه نوشته ها از آن صحبت می‌شود. هدف واقعی آمریکا از دخالت در جنگ ، تدارك برای این جنگی آتی با ژاپن است . مع الوصف مردم آمریکا از آزادی قابل ملاحظه ای برخوردارند و دشوار می‌توان تصور کرد که آنها حاضر باشند بخدمت نظامی اجباری

بروند. و بسر پا کردن ارتشی را که قصدش فتح سرزمینهای دیگر باشد، و مثلاً جنگی با ژاپن باشد، تحمل نکنند. آمریکاییها نمونه اروپا را در برابر خود دارند و میدانند عاقبت این کار به کجا می‌کشد. سرمایه داران آمریکا، پا بمیدان جنگ گذاشتند. تا بهانه ای پیدا کنند و در پس نقاب آرمانهای مطنطن درباره حمایت از حقوق ملل کوچک يك ارتش دائمی قوی بر پا کنند.

دهقانها از دادن غله در برابر پول امتناع می‌کنند و ابزار کار، چکمه و لباس می‌خواهند. در این تصمیم آنها حقیقتی عمیق نهفته است. در واقع مملکت به مرحله ای از ورشکستگی رسیده که اکنون با همان اوضاعی مواجه است، هر چند باشدتی کمتر، که سایر ممالك از مدتها پیش با آن مواجه بودند، وضعیتی که پول ارزش خود را از دست داده. سلطه سرمایه داری بر اثر سیر وقایع، چنان متزلزل شد. که فی‌المثل دهقانان از پذیرفتن پول امتناع می‌کنند و می‌گویند: "پول را می‌خواهیم چه کنیم؟". و حق دارند. سلطه سرمایه داری دارد متزلزل می‌شود و نه باین خاطر که کسی برخواسته تا قدرت را تصرف کند. "تصرف" قدرت،

برمعنی است . پایان دادن به سلطه سرمایه داری
محال است مگر آنکه سیر تحول اقتصادی ممالك
سرمایه داری کار را به آنجا کشانده باشد. جنگ
باعث تسریع این روند شده و ازاین پس
سرمایه داری را غیر ممکن کرده است. هیچ قدرتی
نمی‌تواند سرمایه داری را نابود کند مگر آنکه
تاریخ زیر پایش را خالی کرده باشد و متزلزلش
کرده باشد.

و اکنون می‌بینیم که این قضیه بوضوح
اثبات شده است . دهقان چیزی را به زبان می‌آورد
که هر کسی می‌بیند: که قدرت پول، متزلزل
شده است . تنها راه گریز از این وضع اینست که
شوراها موافقت کنند در عوض غله ، ابزار کار،
چکمه و لباس بدهند. ما داریم به اینجا می‌رسیم
و این پاسخی است که زندگی بما تحمیل می‌کند.
بدون این کار دهها میلیون انسان گرسنه
خواهند شد و بی لباس و چکمه خواهند بود. دهها
میلیون انسان با فلاکت و مرگ روبرو هستند؛ حفاظت
از منافع سرمایه داران ، آخرین چیزی است که
می‌تواند بخاطر ما خطور کند. تنها راه نجات
اینست که تمام قدرت به شوراها گه نماینده

اکثریت مردم هستند، انتقال یابند. شاید در جریان این کار اشتباهاتی رخ دهد. هیچکس ادعا نمی‌کند که می‌توان چنین امر خطیری را یکباره به انجام رساند. ما چنین چیزی نمی‌گوئیم. ما می‌گویند که ما می‌خواهیم قدرت در دست شوراها باشد، اما آنها (شوراها) اینرا نمی‌خواهند. ما می‌گوئیم تجربه زندگی این راه حل را در برابرشان می‌گذارد و تمام ملت خواهد دید که هیچ راه دیگری وجود ندارد. ما خواهان "تصرف" قدرت نیستیم چون تمام تجارب انقلابهای گذشته ما می‌آموزد که تنها قدرت پایدار، قدرتی است که از حمایت اکثریت مردم برخوردار باشد. از این لحاظ "تصرف" قدرت، ماجرایی است و حزب ما ماجرایی نخواهد کرد. اگر حکومت، حکومت اکثریت باشد، شاید به سیاستی متوسل شود که در بادی امر، غلط از کار درآید. اما چاره دیگری نیست. در آنصورت ما در چارچوب همان سازمانها، سیاستها را بنحو مسالمت آمیز عوض می‌کنیم. هیچ سازمان دیگری را نمی‌توان اختراع کرد. باین لحاظ است که ما می‌گوئیم هیچ راه حل دیگری برای این مسئله قابل تصور نیست چگونه می‌توان جنگ را

پایان داد؟ اگر شوراها قدرت را بدست آورند و آلمانیها بجنگ ادامه دهند - آنگاه ما چه خواهیم کرد؟ هر کسی که به عقاید حزب ما علاقمند است باید در یکی از شماره های پراودا نقل قول دقیق آنچه را که ما از همان ۱۹۱۵ در خارجه می‌گفتیم خوانده باشد، گفته بودیم که اگر طبقه انقلابی، یعنی طبقه کارگر در روسیه بقدرت برسد باید پیشنهاد صلح بدهد و اگر سرمایه داران آلمان ویا سرمایه داران هر کشور دیگر شرایط ما را رد کنند، آنوقت طبقه کارگر روس تماما بجنگ برخواهد خواست.* مقصود ما این نیست که جنگ را بیکباره بتوان پایان داد. ما چنین وعده ای نمی‌دهیم. ما از این قبیل چیزهای غیر ممکن و غیر عملی که می‌توان جنگ را صرفا بنا به اراده يك طرف ختم کرد تبلیغ نمی‌کنیم. دادن این قبیل وعده ها آسان است اما اجرای آن غیر ممکن است. برای خروج از این جنگ وحشتناك هیچ راه آسانی وجود ندارد. این جنگی است که سه سال جریان

* ر . ك . "بیانیه هایی درباره جنگ که توسط حزب ما، پیش از انقلاب صادر شد" (کلیات آثار، جلد ۲۴، ص ۲۹۴).
ویر استار.

داشتند و جنگ ده سال دیگر هم می‌تواند ادامه
یابد مگر آنکه شما فکر يك انقلاب دشوار و پر
رنج را بپذیرید هیچ چاره دیگری وجود ندارد. ما
می‌گوئیم: جنگی را که حکومت‌های سرمایه‌داری
آغاز کرده اند، فقط با انقلاب کارگری می‌تواند
پایان بگیرد. کسانی که به جنبش سوسیالیستی
علاقه دارند باید بیانیه (کنگره) سال ۱۹۱۲،
را بخوانند. این بیانیه به اتفاق آرا تمام
احزاب سوسیالیست جهان تصویب شد و در روزنامه
ما، پراودا، منتشر شد. و اکنون در هیچ‌یک از
کشورهای درگیر در جنگ، نه در انگلستان "آزاد"
و نه در فرانسه جمهوریخواه نمی‌توان آنرا منتشر
کرد زیرا در آن بیانیه پیش از آغاز جنگ حقیقت
جنگ بیان شده بود در آن جا گفته شده بود که در
اثر رقابت سرمایه داری بین انگلستان و آلمان
جنگ بر پا می‌شود. گفته شده بود که آنقدر باروت
بر هم انباشته شده که توپها بفرمان خود به
شلیک آغاز خواهند کرد. بیانیه بما می‌گفت که
جنگ بر سر چه خواهد بود و همچنین می‌گفت که جنگ
به انقلاب پرولتری منجر می‌شود. باین جهت ما به
آن سوسیالیست‌هایی که این بیانیه را امضاء

کرده اند و سپس به اردوی حکومت‌های سرمایه داری رفتند می‌گوئیم که به سوسیالیسم خیانت کرده اند. در سراسر جهان بین سوسیالیست‌ها شکاف افتاده است. بعضی‌ها در کابینه های حکومتی هستند و دیگران در زندان. در سراسر جهان بعضی سوسیالیست‌ها تدارک جنگی را تبلیغ می‌کنند در حالیکه دیگران، نظیر یوجین دیس، این بیل* آمریکایی که در میان کارگران آمریکا از محبوبیت وسیعی برخوردار است می‌گویند: "ترجیح می‌دهم تیربارانم کنند تا یک شاهی خرج جنگ کنم. من فقط می‌خواهم در جنگی پرولتری علیه سرمایه داران سراسر جهان مبارزه کنم." باین ترتیب است که سوسیالیست‌های سراسر جهان دچار انشعاب شده اند. سوسیال وطن پرست‌های جهان فکر می‌کنند که دارند از مملکت خود دفاع می‌کنند. آنها اشتباه می‌کنند و دارند از منافع یک دسته از سرمایه داران علیه دسته دیگر دفاع می‌کنند. ما انقلاب پرولتری را تبلیغ می‌کنیم که تنها آرمان حقیقی است. و بخاطر آن ده ها و ده ها

* اگوست بیل رهبر برجسته حزب سوسیال دمکرات آلمان

(۱۸۴۰ - ۱۹۱۲).

انسان بر سر دار رفته اند و صدها و هزارها
بزدلان افتاده اند. این سوسیالیستهای زندانی
در اقلیت هستند اما طبقه کارگر هوادار آنها
است، تمام سیر توسعه اقتصادی پشتیبان آنهاست.
از همه اینها چنین بر می آید که هیچ چاره دیگری
در کار نیست. تنها راه پایان دادن باین جنگ،
انقلاب کارگری در چند کشور است. در این میان
ما باید برای آن انقلاب تدارک ببینیم، باید به
آن یاری برسانیم. مردم روس با تمام نفرت خود
از جنگ و شوق به صلح مادام که این جنگ توسط
تزار صورت می گرفت نمی توانستند کاری علیه جنگ
انجام دهند مگر اینکه در راه انقلاب علیه تزاری
و برای سرنگونی تزار عمل کنند. و این آن چیزی
است که اتفاق افتاده. این امر را دیروز تاریخ
بشما ثابت کرد فردا نیز بشما ثابت خواهد کرد.
ما از مدتها پیش می گفتیم که باید به انقلاب رو
به اعتلای روس کمک کرد. ما اینرا در پایان
۱۹۱۴ می گفتیم. نمایندگان ما در مجلس دوما را
باین خاطر به سیبری تبعید کردند، و بما
می گفتند: "شما جوابی نمی دهید. شما در موقعی که
اعتصاب تمام شده اند، موقعی که

نمایندگانتان مشغول اعمال شاقه هستند و حتی يك روزنامه هم ندارید، از انقلاب حرف میزنید!" و ما را متهم می‌کردید که از جواب طفره می‌رویم. رفقا ما این اتهامات را چند سال شنیدیم ما جواب می‌دادیم: شاید شما خوشتان نیاید، اما تا موقعی که تزار سرنگون نشود ما در برابر جنگ کاری از دستمان نمی‌آید. و پیش بینی ما موجه بود. البته هنوز کاملاً توجیه شده نیست، اما رفته رفته حقانیت آنها می‌پذیرند. انقلاب دارد اندك اندك وضع جنگ را، در طرف روسیه تغییر می‌دهد. سرمایه داران، هنوز دارند بجنگ ادامه می‌دهند، و ما می‌گوئیم: تا موقعی که يك انقلاب کارگری در چند کشور صورت نگیرد نمیتوان جنگ را خاتمه داد، چون کسانی که خواهان آن جنگ هستند هنوز قدرت را در دست دارند. بما می‌گفتند: "در عده ای از کشورها گویا همه در خوابند. در آلمان، از صدر تا ذیل سوسیالیستها طرفدار جنگ اند. و فقط لیبنکشت با آن مخالف است." من جواب می‌دهم فقط همین يك نفر، همین لیبنکشت، نماینده طبقه کارگر است. امید همه ما تنها به اوست. به طرفداران او در پرولتاریای آلمان.

اینرا باور نمی‌کنید؟ پس جنگی ادامه دهید. هیچ راه دیگری نیست اگر به لیکنشت باور ندارید، اگر به انقلاب کارگری باور ندارید، انقلابی که رو به اعتلا دارد - اگر اینرا باور ندارید پس به سرمایه داران ایمان آورید.

هیچ چیز جز يك انقلاب کارگری در چند کشور نمیتواند این جنگی را شکست دهد. این جنگی بازی نیست، جریان وحشت انگیز است که جان میلیون‌ها انسان را میستاند. و پایان دادن آن آسان نیست. سربازانی که در جبهه هستند نمیتوانند جبهه را از بقیه کشور جدا کنند و کسار را به دلخواه خود فیصله دهند. سربازان جبهه، بخشی از این کشوراند. مادام که کشور در حال جنگی است، جبهه نیز در جوار سایرین صدمه خواهد کشید. و هیچ چاره ای نیست. مسبب جنگی طبقات حاکم هستند و فقط انقلاب طبقه کارگر میتواند به آن پایان دهد. این که بتوانیم بیک صلح زودرس دست بیابیم یا نه، بستگی به آهنگی توسعه این انقلاب دارد. هر چقدر جملات احساساتی که بگویند، هر چقدر که بما بگویند بیاثید فوراً جنگی را خاتمه دهیم - این کار بدون توسعه انقلاب ممکن نیست.

وقتی قدرت بدست شوراها بیفتد، سرمایه دارها در مقابل ما قرار خواهند گرفت. ژاپن، فرانسه، حکومت‌های همه ممالک با ما مخالف خواهند شد. سرمایه داران مخالف خواهند بود اما کارگران ما را همراهی می‌کنند. به این ترتیب است که جنگی که سرمایه دارها آغاز کرده اند، خاتمه می‌گیرد. این است پاسخ این سؤال که چگونه باید به جنگ پایان داد.

نشر اول، ۲۲ آوریل ۱۹۲۹، پراودا
شماره ۹۲ کلیات آثار (انگلیسی)،
جلد ۲۴، ص.ص. ۴۲۱ - ۲۹۸ کلیات آثار
(فرانسه)، جلد ۲۴، صفحات ۴۲۲ - ۴۰۷.

"صدای يك سوسياليت شريف فرانسوی"

در بخش فرانسه زبان سويس ، جائيكه شونيسم فرانسه گرا (فرانكوفيل) تنها اندكي كمتر از فرانسه وجود دارد، صدای سوسياليت صادق بلند شده است . در روزگار ناگوار كنونی ، الحق كه اين امر معجزه است . بایستی باین صدا دقت كنیم، چرا كه ما در این لحظه با سوسياليتی از نوع فرانسوی (یا بهتر است بگوئیم، سوسياليت لاتینی زیرا كه محض نمونه، ايتاليائيها نیز این گونه اند) با نگرش و چهار چوب ذهنی فرانسوی رو در روئیم.

اشاره ما به جزوه كوچكي است كه پل گولی

(Paul Goloy) سردبیر يك نشریه سوسیالیستی کوچک چاپ لوزان نگاشته است. در همین شهر بود که در یازدهم مارس ۱۹۱۵، نگارنده يك سخنرانی تحت عنوان "سوسیالیسمی که می‌میرد و سوسیالیسمی که بایستی متولد شود" ایراد کرده، که بعداً بطور جدا منتشر شد.

"اول اوت ۱۹۱۴، جنگ شروع شد. طی هفته های پیش از آن و بعد از آن، میلیونها مردم انتظار می‌کشیدند. "این سیاقی است که نگارنده می‌آغازد. و می‌نویسد، میلیونها مردم منتظر بودند، تا ببینند که آیا قطعنامه ها و بیانیه های رهبران سوسیالیسم بدین امر ره خواهند پوئید "پیش بسوی خیزشی قدرتمند، که تند بادش تمامی دولتهای جنایتکار را بروبند. "بهر رو، انتظارات میلیونها انسان برآورده نشد. گولسی (Goloy) می‌نویسد، "ما کوشیدیم تا با رفتاری رفیقانه "سوسیالیستها را با عطف توجه به "ناگهانی برق آسای جنگ"، و فقدان داده ها، تبرئه کنیم، اما این بهانه ها خودمان را ارضا نمی‌کرد. ما بسادگی گیج و منگی شده بودیم، گویی آگاهی و وجدان ما در گندابی از دروغ و

ابهام گویی فرورفته بود. "نویسنده می‌تواند از این سطور این نتیجه را بگیرد که "گولی" صادقانه حرف می‌زند، کیفیتی که تقریباً در دوران ما نادر است.

گولی "سنت‌های انقلابی" پرولتاریا را یادآور می‌شود. و دقیقاً با آگاهی از این واقعیت که "برای هر وضعیتی عمل مناسب لازم است"، یادآور می‌شود که "برای اوضاع استثنائی ابزارهای استثنائی نیاز است." وی "تصمیمات کنگره" را بیاد می‌آورد که "مستقیماً خطاب به توده‌ها بیان شده و آنانرا ترغیب به آغاز حرکات انقلابی و طغیانی می‌نماید." سپس مستخرجاتی از قطعنامه‌های اشتوتگارت و باسل نقل می‌کند. نگارنده تأکید می‌کند که "این قطعنامه‌ها شامل هیچگونه بخشی در مورد جنگ تهاجمی یا تدافعی نیست، از اینرو اینها هیچ تاکتیک ناسیونالیستی خاصی را پیش نیاورد. و جایگزین اصول بنیادین عموماً پذیرفته شده نمی‌سازد."

پس از خواندن این، خواننده می‌بیند که "گولی" نه تنها سوسیالیستی صمیمی، بلکه

سوسیالیستی صادق و مقبول است چیزی که در بین
رهبران انترناسیونال دوم کاملاً نادر است !

"فرماندهان نظامی ، به پرولتاریا تبریک گفتند ، و
نشریات بورژوازی با حرارت رستاخیز آنچه را که ، روح
ملتش مرنامیدند تمجید کردند. این رستاخیز برای ما
بقیمت سه میلیون مقتول تمام شده است ."

" و تاکنون هیچ تشکیلات کارگری بدین حد اعضای
مقرری پرواز نداشته است ، تاکنون هیچگاه چنان و فوری از
پارلمانتاریستها ، و چنان نشریات سازمان یافته مجللی
وجود نداشته است ، و نه چنان علتی بدان حد برانگیزاننده
که بتواند کسی را چنان بشوراند."

" در شرایط چنان تراژیک ، بهنگامی که زندگی
میلیونها انسان در مخاطره قرار دارد ، نه تنها هر حرکت
انقلابی مجاز است بلکه مشروعیت نیز دارد. حتی بالاتر از
مشروع ، قدوسیت نیز دارند. وظیفه طبیعی و بلافاصله
پرولتاریایی تلاش را برای حصول غیر ممکن مطالبه مرنماید
تا بتوانیم نسل خود را از حوادث ناسر از زرادخانه کشتن
اروپا رهایی بخشیم."

"هیچ گام فعال ، هیچ کوشش در سمت انقلاب و هیچ
چیز که به قیام منجر گردد، وجود نداشته است ."

"رقبای ما درباره سقوط سوسیالیسم داد سخن مردهند
اما آنها زیادی عجله کرده اند. هنوز عم، چه کسی جرأت
ابراز اینرا دارد که آنان در تمامی جنبه ها اشتباه
میکند؟ آنچه که در حال حاضر در حال احتضار است
سوسیالیسم در وجه عام نیست ، بلکه شاخه ای از سوسیالیسم

است ، سوسیالیسم سکرآور بدون روح آزمانگریابی و شور ، با رفتاری از رده ادارات دولتی ، سوسیالیسمی با نوای پدرسالاری نجیب ، سوسیالیسمی بدون شجاعت یا جسارت ، سوسیالیسمی که خود را وقف ، آمارها میکند و تا خرخره در درون توافقات دوستانه و سازشکارانه با سرمایه داری ، سوسیالیسمی که محلو از دل‌بستگی به رفرم بوده فرو رفته ، سوسیالیسمی که حق حیات خود را به اندکی نان بخور و نمیر فروخته است ، سوسیالیسمی که نارضایتی توده ها را بمنظور کمک رسانی به بورژوازی کنترل میکند - و در واقع گونه ای ترمز در برابر اعمال شجاعانه پرولتاریا میباشد."

"این سوسیالیسم ، که تمامی انترناسیونال را تهدید به فساد میکند ، در زوایایی خاص مسئول ناتوانی و عجزی است که ما را منفور و بی اعتبار کرده است ."

در جاهای دیگر رساله "گولی" وسیعاً در مورد "سوسیالیسم رفرمیستی" و "اپورتونیسم" بعنوان يك تحریف در سوسیالیسم سخن رانده است . در اشاره به این انحراف ، و بازشناسی "مسئولیت عام" پرولتاریای تمامی کشورهای درگیر جنگ و با تأکید بر این که "این مسئولیت بدوش رهبران مورد اعتماد توده ها بوده و توده ها از آنان انتظار شعارهای رهنمون را دارند ،" وی بدرستی بعنوان نمونه سوسیالیسم آلمانی یعنی سوسیالیسمی که "دارای بهترین سازمان یافتگی،

بهترین شکل گیری ، و تعلیم یافته ترین نمونه هاست ،" را اشاره می کند ، بدین منظور که "قدرت کمی و عددی و در عین حال ضعف و شکنندگی انقلابیش را می نمایاند."

"تحت تأثیر شور انقلابی ، سوسیال دمکراس آلمان می توانست بسا تمهیدات میلیتاریستی بنحوی قطعی و سازش ناپذیر مقابله کرده و بدینسان پرولتاریای دیگر کشورهای اروپای مرکزی را نیز بدین راه فراخواند ، و این تنها راه رهایی و نجات بود...."

"سوسیالیسم آلمانی در انترناسیونال از اعتبار و تأثیر بسزا برخوردار بود ، و می توانست بیشتر از تمامی دیگر احزاب کار ساز باشد . بیشترین سترگی و کوشش از وی انتظار می رفت . اما کمیت امر مهمی نیست ، بهنگامی که انرژی و کار مایه اش بوسیله دیسیپلین خشک ناتوان می گردد و هنگامی که ، رهبران ، نفوذ خود را در جهت حصول کمترین کوششی بخرج می دهند . (همانقدر که بخش اخیر جمله صحیح می باشد ، بدان میزان بخش اول نادرست است : دیسیپلین امری است بسیار کارآ و لازم ، بخصوص اثر در جهت کنار گذاشتن اپورتونیستها و دشمنان عمل انقلابی بکار آید پرولتاریای آلمان ، با نظر رهبران مسئولش ، بخدمت دستجات میلیتاریستی در آمد..... و دیگر بخشهای انترناسیونال نیز تحت تأثیر قرار گرفته و بسا شیوه ای مشابه عمل کردند در فرانسه ، دو تن سوسیالیست شرکت در دولت بورژوازی را مناسب دیده و به این عمل دست زدند!

بدینسان هنوز چند ماه از تصریح جدی ایسن امر که
سوسیالیستها کشت و کشتار را جنایت محسوب میکنند، نگذشته
بود که میلیونها کارگر به خدمت خوانده شدند، و با شور
و پیگیری شروع به انجام این جنایت کرده و باعث شدند تا
در برابر بورژوازی و دولتهای سرمایه داری احضار مؤکدی
کب کنند.

بهر رو، "گولی" تنها به بیان
اعجازانگیز "سوسیالیسم در حال احتضار" اکتفا
نمی‌کند. وی همچنین درک کاملی از علل این
احتضار، و نوع سوسیالیسمی که بایستی جانشین
گردد، ارائه می‌دهد. وی می‌نویسد، "تسوده های
کارگر در هر کشوری، به میزانهای متفاوتی تحت
تأثیر ایده های جاری بورژوازی قرار می‌گیرد."
وی ادامه می‌دهد، "هنکامی که برنشتین تحت نام
رویزیونیسم، نوعی از رفرمیسم دمکراتیک را
فرموله کرد. کابوتسکی با کمک فاکتهای مربوطه
وی را منکوب ساخت." "اما با این که ظواهر حفظ
گشته بوده معذالك حزب سیاست حقیقی او را ادامه
نداد. و حزب سوسیال دمکرات آن چیزی شد که
امروز هست. تشکیلاتی عالی. پیکری قدرتمند که
جان خود را از دست داده باشد." نه تنها سوسیال
دمکراسی آلمان، بلکه تمام شعب دیگر

انترناسیونال نیسز گرایشات مشابهی را نشان میدهند. "رشد فزاینده تعداد کارمندان" منجر به پیامدهای مشخصی می‌گردد، توجه، تنها با پرداخت منظم حق عضویت معطوف می‌گردد، به تظاهرات و اعتصابات چنان پرداخته می‌شود که بتوانند "نمایشاتی را جهت ایجاد بهترین شرایط توافق" با سرمایه داران را به عرصه ظهور برسانند. پیوند منافع کارگران با سرمایه داران به منظور تابع ساختن سرنوشت کارگران از سرمایه داری خودی" که "آرزوی تکامل سریع صنعت" ملی "خودی بسا سیادت صنعت خارجی بر آن" مرسوم می‌گردد.

اشمیت یکی از نمایندگان رایشتاک در یکی از مقالات خود می‌گوید که تنظیم شرایط کار بوسیله اتحادیه های کارگری نیز، به نفع سرمایه داران است، زیرا اتحادیه کارگری نظم و ثبات را در حیات اقتصادی "دخیل می‌کند، محاسبات سرمایه داران را آسانتر می‌سازد" و با رقابت برجا مقابله می‌کند.

گولی با نقل عبارات فوق، چنین ادامه

می‌دهد:

آشکار است که جنبش اتحادیه کارگری

باید برای خود اختیاری محسوب کند که منافع سرمایه داری را بیشتر حفظ می‌کند! آشکار است که هدف سوسیالیزم در چهار چوب جامعه سرمایه داری مطالبه حداکثر منافع است که با وضعیت موجود نظام سرمایه داری سازگاری دارد. در آنصورت، ما در اینجا با بورژوازی در تمامی اصول، اتحاد دوباره بسته ایم. پرولتاریا برای استحکام رژیم سرمایه داری و حصول حداقل مطالبه برای کسار مزدوری تلاش نمی‌کند، بلکه تلاش او برای محو نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی و ویرانی نظام کار مزدوری می‌باشد.....

"دبیران سازمانهای بزرگ به شخصتهای ممتاز به بدل می‌شوند. در جنبش سیاسی، نمایندگان، نویسندگان، علماء، وکلا و تمامی آنان که به همراه علم خویش خود خواهیهای شخصی معینی را به همراه می‌آورند، نفوذی را بهم می‌زنند که در زمانهایی خطرناک است."

"سازمان قدرتمند اتحادیه های کارگری و ذخایر ذاتی آن يك روح تعاونی و معاضدت را در میان اعضا خود رشد داده اند، یکی از جنبه های منفی جنبش اتحادیه کارگری که اساسا رفرمیستی

است، عبارت از آن شرایطی است که سطوح گوناگون دستمزد کارگران با قرار دادن "بار" یکی بر روی دیگری بهبود حاصل می‌کند. این امر وحدت بنیادی آنانرا ویران ساخته و از بین آنان مناسبترین حالتی را خلق می‌کند که بیم از آینده، گاهی آنانرا مجبور می‌سازد تا از "جنبش" که ممکن است منافع آنانرا بمخاطره افکند در هراس قرار بگیرد. از اینسرو يك تقسیم معینی میان سطوح گوناگون پرولتاریا بوجود می‌آید، سطوحی که مصنوعا بوسیله خود جنبش اتحادیه کارگری بوجود آمده است."

مؤلف می‌گوید، البته این دلیلی نیست که علیه سازمانهای قدرتمند اقامه شود، بلکه بوضوح به مخالفت پرداختن، با يك نوع معین "نقادی" می‌باشد.

"ویژه گیهای عمده ای که ممیزه سوسیالیزم فردا هستند، کدام می‌باشد؟ سوسیالیزم فردا بین المللی، سازش ناپذیر و انقلابی است."

گولی با منطق عالی می‌گوید سازش ناپذیری جبری است، او خواننده را دعوت می‌کند تا بر "تاریخ دکترین ها نگاهی افکند." چه هنگام

آنان نفوذ خود را اعمال می‌دارند؟ چه هنگام
آنان بوسیله مقامات رام می‌شوند؟ و یا چه هنگام
آنان سازش ناپذیر می‌گردند؟ چه هنگامی مسیحیت
ارزش خود را از دست داد؟ آیا آن به هنگامی
نبود که کنستانتین به آن قول داد تا میراث او
را حفظ کند و به مسیحیت، ایرا وادیت و اعدام را
پیشنهاد ننموده بلکه پیشخدمتهایی با جلیقه های
بافته شده از طلا را ودیعه می‌داده است؟.....

"يك فيلسوف فرانسوی گفته بود "ایده‌های
مرده آنانی هستند که در جلوه های زیبا ظاهر
می‌گردند و انسجام مستحکم و جسارت را دارا
نمی‌باشند. آنها از آن جهت بیروح هستند که در
روندهای عمومی قرار نمی‌گیرند و بخشی از محموله
معمولی ارتش عظیم فیلسترهای روشنفکر را تشکیل
می‌دهند. ایده‌های جاندار آنانی هستند که تکان
دهنده، انزجارآور بوده، نفرت و خشم و تعصبا
عداوت و کلا غلیان عمومی را موجب گردد" "مؤلف
ضروری می‌داند تا این حقیقت را به اذهان
سوسیالیستهای کنونی یادآور سازد و در این میان
او "فقدان ایمان" را ملاحظه می‌کند" او می‌گوید
"سوسیالیستهای کنونی به هیچ چیز اعتقاد ندارند،

نه به اصلاحات که دیگر زمان آن نیست و نه به انقلاب که هنوز فرا نرسیده است." مؤلف می‌گوید. سازش ناپذیری و آمادگی برای قیام "نه اینکه به رویا بلکه به عمل منجر می‌گردد. یک سوسیالیست هیچ شکلی از عمل را منکر نمی‌شود. او بر طبق نیازها و شرایط زمان کردارهای نوینی را پیدا خواهد کرد. او خواهان اصلاحات فوری است، او آنانرا نه با مغازله با دشمن، بلکه قهرا اکتساب خواهد کرد. این امتیازی است مکتسب از بورژوازی هراسان زده از قاطعیت و غلیان عمومی توده ها."

پس از ولگاریزه کردن آشکار مارکسیسم و بی اعتبار ساختن سوسیالیزم بوسیله پلخانوف، کائوتسکی و شرکاء جزوه گولی واقعاً حیات بخش است. بهرحال دو نقصان ذیلا بایستی ذکر شود.

اولا گولی در اتحاد با اکثر سوسیالیستهای کشورهای لاتین، که در بر گیرنده Guesdists کنونی است، به "دکترین"، یعنی به تئوری سوسیالیزم علمی توجه نمی‌کند. او علیه مارکسیسم مقداری تعصب دارد که اگر چه محقانه نیست بلکه با توجه به هژمونی شنیع ترین

کاریکاتور از مارکسیسم در نوشته های کائوتسکی
Die Neue Zeit و بطور کلی در میان آلمانیها
قابل توضیح است. مردی مانند گولی که ضرورت
مرک سوسیالیزم رفرمیستی و احیاء یک سوسیالیزم
انقلابی را تشخیص داده است، کسی که ضرورت
قیام را تشخیص می دهد، از آن دفاع می کند و
قادر است که مجدانه خود و دیگران را برای قیام
بسیج کند، واقعا هزارها بار به مارکسیسم از
عالیجنابانی که به "کتب مارکسیستی"
عمیقاً آگاهی داشته، اما اکنون (مثلا در
Die Neue Zeit) توجیه هر نوع سوسیال شوونیسم،
من جمله آن نحوه آنکه در وحله فعلی "خواهان
صلح" با شوونیسم Vorstand و "فراموش کردن"
گذشته می باشند، نزدیکتر هستند.

همان مقدار که تحقیر گولی نسبت به
مارکسیسم قابل توضیح است و او بدین دلیل قابل
سرزنش نیست، آنچه که میتواند هنوز قابل
سرزنش باشد، تمایل بیجان و محض مارکسیستهای
فرانسوی (Guesdists) است. بزرگترین جنبش
جهانی برای آزادی طبقه تحت استثمار یعنی
انقلابی ترین طبقه در تاریخ بدون یک تئوری

انقلابی غیر ممکن است . تئوری حاصل تفکر نیست . تئوری از جمع بندی تجربه انقلابی و ایده انقلاب تمام کشورها در جهان حاصل می گردد . این تئوری از نیمه دوم قرن بیستم متکامل شده است . این تئوری مارکسیسم است . هیچکس نمی تواند در طی طریق بسوی قدرت بدون شرکت عملی و انطباق آن تئوری با شرایط خاص و بدون مبادرت ورزیدن به يك مبارزه بی امان علیه مخدوش ساختن این تئوری به وسیله پلخانوف ، کائوتسکی و شرکاء يك سوسیالیست ، يك سوسیال دموکرات انقلابی باشد .

عدم توجه به تئوری گولی را بدانجا رسانیده که اشتباهاتی مرتکب شود . برای مثال او حملات سطحی و شتابزده ایی را بطور کلی علیه سانترالیسم، نظم و یا علیه "ماتریالیسم تاریخی" انجام می دهد . در این حملات مؤلف بدون اقامه دلیلی اعلام می دارد که اصلا "ایده ایستی" و غیره برخورد نمی کند، به همین ترتیب نقصان قابل ملاحظه ای در زمینه فقدان مسئله شعارها وجود دارد . مثلاً ، مطالبه ایی که سوسیالیسم باید "انقلابی" باشد از يك مضمون عمیق برخوردار بوده و ایده ای کاملاً صحیح است که بدون وجود آن صحبت

درباره انترناسیونالیسم، سرشت انقلابی و مارکسیسم حماقت ساده لوحانه و وسیعاً فرشی می‌باشد. به هر حال این ایده، یعنی جنگ داخلی باید تکامل پیدا می‌کرد و محور تاکتیکها را تشکیل می‌داد، در حالیکه گولی مدتها به ذکر آن خود را محدود می‌سازد. این برای روزگار ما بسیار است، اما از نقطه نظر خواستهای مبارزاتی پرولتاریای انقلابی ناکافی است. برای مثال، طرز تلقی گولی از مسئله انقلاب، همچون پاسخی است که او به مسئله جنگ می‌دهد، که اگر کسی اینگونه نماید بسیار تنگی نظرانه خواهد بود. او نمی‌تواند این حقیقت را ملفوظ دارد که به مسئله جنگ يك پاسخ انقلابی نداده است، جنگی که فی‌نفسه توده‌ها را با درس انقلاب آموزش داده و می‌دهد، و بدنبال خلق يك موقعیت انقلابی آنرا گسترش داده و تعمیق می‌بخشد.

دومین نقصان گولی از استدلال ذیل که او در حوزه خود ذکر کرده است، بهتر عیان می‌گردد: ما هیچکس را سرزنش نمی‌کنیم. انترناسیونال برای تولد مجدد بيك روح برادری نیازمند است تا بخشهای گوناگون را تقویت نماید،

اما با تأنید این مسئله ، انترناسیونال مجاز است که در پناه وظیفه خطیری که بوسیله بورژوازی سرمایه داری در جولای و اگوست ۱۹۱۴ مقابل او قرار داده است سوسیالیزم پدر سالاری ، سانتریست (؟) و رفرمیستی جلوه ضعیفی از خود بروز دهند.

رفیق گولی، هنگامی که می گوئی "ماهیچکس را سرزنش نمی کنیم..." دچار اشتباه می شوی ، شما خود پذیرفته ای که "سوسیالیزم در حال احتضار" با ایده های بورژوایی (که معنای آن عبارت از اینک سوسیالیزم در حال احتضار بوسیله بورژوازی تغذیه و مورد حمایت قرار می گیرد) ، با جریان فکری معینی در سوسیالیزم ("رفرمیستی") ، با منافع و موضع ویژه قشر معینی پارلمانتاریستها ، روشنفکران ، کارمندان ، بخشی از گروه های طبقه کارگر که وضع بهتری دارند) و غیره هم پیوند است . از این يك استنتاج غیر قابل اجتناب حاصل می گردد که شما در ترسیم آن قصور می ورزید. افراد "می میرند" و این يك مرگ طبیعی نامیده می شود. بهر حال تمایلات ایدئولوژیک سیاسی بدان طریق نمی توانند بمیرند.

همچنانکه بورژوازی تنها هنگامیکه سرنگون نگردد، نخواهد مرد، گرایشی که بوسیله بورژوازی تغذیه شده و حمایت می‌گردد و بیانگر منافع گروه کوچکی از روشنفکران و اعضای اریستوکراسی کارگری است که با بورژوازی متحد شده اند تا زمانی که "کشته" نشود، یعنی سرنگون نگردد و تمامی نفوذ آن در پرولتاریای سوسیالیستی امحاء نگردد، نخواهد مرد. این گرایش در هم پیوندیهای خود با بورژوازی قدرتمند است. بدلیل شرایط عینی دوران صلح آمیز ۱۹۱۴ - ۱۸۷۱، در جنبش طبقه کارگر یک نوع آمریت و قشر انگلی پدید آمده است. در چنین شرایطی، وظیفه ما تنها "سرزنش" نیست بلکه نواختن آثیری است تا این قشر انگلی را شدیداً بی اعتبار ساخته، آنرا سرنگون سازیم، او را از مواضع خویش بدور انداخته و "وحدت" او را با جنبش طبقه کارگر نابود سازیم، زیرا عملاً معنای چنین وحدتی، وحدت پرولتاریا با بورژوازی ملی و موجب انشعاب در پرولتاریای بین المللی، وحدت نوکران جیره خوار و شکاف در میان انقلابیون می‌باشد. گولی به درستی می‌گویید "سازش نکردن"

جبری است"، او خواهان "سوسیالیسمی است که باید دوباره متولد شود." اما آیا برای بورژوازی کافی است که پرولتاریا مستقیم یا غیر مستقیم از طریق هواداران، مدافعین و نمایندگان بورژوازی یعنی از طریق اپورتونیستها در درون جنبش طبقه کارگر با او به سازش نشیند؟ در این صورت، این برای بورژوازی سودمندتر است، زیرا نفوذ او را بر طبقه کارگر قدرتمندتر می‌سازد.

گولی هزاران بار محق است، هنگامی که می‌گوید یک سوسیالیزم در حال احتضار وجود دارد و سوسیالیزم باید دوباره متولد شود. بهر حال این مرگ و زندگی دوباره یک مبارزه بی‌امان علیه گرایش اپورتونیستی - نه تنها یک مبارزه ایدئولوژیکی، بلکه امحاء زوائد شنیع آن از پیکره احزاب طبقه کارگر، اخراج نماینده گان معین این تاکتیک از این سازمانها که با پرولتاریا بیگانه بوده و جدایی کامل از آنان - را مطالبه می‌کند. آنان به لحاظ فیزیکی و به لحاظ سیاسی نخواهند مرد، مگر اینکه کارگران از آنان جدا شوند و آنان را به منجلاب چاکران

بورژوازی بیاندازند. نمونه فساد آنان ، يك نسل
جدید را آموزش خواهد داد، یسا صحیحتر بگوئیم
ارتشهای جدید پرولتاریا را فسادر بیك قیام
خواهد ساخت .

کمونیست ، شماره ۱ و ۲ ۱۹۱۵

ك . آ ، ج ۲۱ . ص ۲۵۶ - ۲۴۹

"رسوایی" آنچنانکه سرمایه داران
و پرولتاریا آنرا درك می‌کنند

ی‌دینستوو (Yedinstvo) امروزه در صفحه
اول خود، با حالتی شجاعانه اعلامیه‌ای را با
امضاء پلخانوف اساسلویچ و (Deutsch) چاپ می‌کند.
ما در آن می‌خوانیم:

"هر ملتی آزادانه محقق است که سرنوشت
خود را تعیین کند. ویلهلم آلمان و کارل اطربیش
هرگز اینرا درك نخواهد کرد. در جنگی که علیه
اینان انجام می‌گیرد، ما همچنان که از آزادی
دیگران دفاع می‌کنیم، از آزادی خویش دفاع
می‌نمائیم. روسیه نمی‌تواند به متحدین خود پشت
کند. اینکار برای او رسوایی بسیار خواهد آورد"

این است چگونگی استدلال سرمایه داران .
برای آنان عدم رعایت قراردادهای میان
سرمایه داران رسوایی است ، و این درست
همانگونه است که برای امپراطورها ، عدم رعایت
قراردادهای رسوایی ببار می آورد .

اما کارگران چطور؟ آیا آنان عدم رعایت
قراردادهای منعقد شده بین امپراطورها و
سرمایه داران را رسوایی تلقی می کنند؟ البته
نه! کارگران آگاه به منافع طبقاتی خود،
خواستار به زیاده انداختن چنین قراردادهایی
هستند. آنان تنها توافق میان کارگران و
سربازان تمامی کشورها را که بسود مردم است ،
یعنی بسود سرمایه داران نبوده و بلکه به نفع
کارگران و دهقانان فقیر است، برسمیت می شناسند.
بیانیه باسل در سال ۱۹۱۲ (که پلخانوف
همچون دیگران آنرا امضاء کرد و سپس به آن پشت
نمود) قرارداد منعقد شده میان کارگران جهان است .
این "قرارداد" برای کارگران کشورهای مختلف ،
در صورتی که بخاطر منفعت سودهای سرمایه داران
بطرف یکدیگر تیراندازی کنند، قرار مجرمیت
صادر می کند .

نویسندگان "یدینستوو" همچون سرمایه داران و نه بسان کارگران استدلال می‌کنند (همچنان که Rech و دیگران نیز اینگونه عمل می‌کنند).

کاملاً صحیح است که امپراطوری آلمان و اطیش به آزادی هر ملتی موافقت نداشته باشند. زیرا تمامی این امپراطوریه‌ها، همچون نیکلای دوم راهزنان با تاج و تخت هستند و همینطور امپراطوریه‌های انگلیس و ایتالیا ("متحدین" نیکلای دوم) بهتر از آنان نیستند. فراموشی این نکته، یا به سلطنت طلب شدن و یا بدفاع از امپراطوریه‌ها منجر می‌گردد.

ثانیا. راهزنان بی تاج و تخت یعنی سرمایه داران. در جنگ کنونی نشان دادند که بهتر از امپراطورها نیستند. آیا "دموکراسی" آمریکایی یعنی، سرمایه داران دموکرات مکزیک و فیلیپین را غارت نمی‌کنند؟

اگر میلیوکف‌ها و گاکوفهای آلمان بر جای ویلهلم دوم تکیه زنند، چه بسا بدتر از سرمایه داران روسیه و بریتانیا به چپاول خواهند پرداخت.

ثالثاً آیا سرمایه داران روسیه با
"آزادی" مللی که تحت ستم آنها قرار
دارند - ارمنستان - خیوه، اوکراین، فنلاند
موافقت می‌نمایند؟

با مخدوش ساختن این موضوع، نویسندگان
"یدینستوو"، بطور مؤثری از سرمایه داران
"خودی"، در جنگ و ستیز آنان علیه دیگر سرمایه
داران، دفاع می‌کنند.

کارگران انترناسیونالیست جهان، برای
سرنگونی تمامی حکومت‌های سرمایه داران و برای
لغو تمامی قراردادهای و تفاهم با سرمایه داران
برای صلح جهانی که بوسیله کارگران انقلابی
تمامی ممالک منعقد شده باشد - صلحی که قادر به
اعطای آزادی واقعی به "هر" ملت می‌باشد - تلاش
می‌کنند.

۲۲ آوریل ۱۹۱۷

کلیات آثار، ج ۲۴، ص ۲۲۱ - ۲۲۰

بخشی از "نامه به گ. ی. زینویوف"

کسی نمیتواند بدون درك عصر، جنگی کنونی را درك کند.

هنگامی که انسان درباره عصر سخن میگوید، تنها بدكر يك عبارت نپرداخته است. این بحثی است صحیح. نقل قولهای شما از مقالات قدیمی من تنها اشاره بدان داشته که همگی صحیح هستند.

اما هنگامی که خود نتیجه گیری میکند، همچنانکه آنها شروع به این کار نموده اند، که "در عصر امپریالیسم، هیچ جنگی ملی نمیتواند وجود داشته باشد" این بحث پوچ و بی معنی است و از نظر منطقی، تاریخی و سیاسی يك اشتباه آشکار است. زیرا يك عصر جمع پدیدههای متنوعی است

که در آن - علاوه بر وجه ممتازه همیشه چیزهای دیگر نیز وجود دارد) شما هنگامی که در یادداشت‌های خودی می‌نویسید که "کشورهای کوچک در عصر کنونی نمی‌توانند از میهن خود دفاع کنند" این اشتباه را تکرار می‌کنید. (این مساوی است با ولگاریسم)

اشتباه است. این درست ارتکاب اشتباه جونیوس، رادک و می‌باشد.

باید گفته شود "کشورهای کوچک، نیز، در جنگ‌های ضد امپریالیستی که وجه ممتازه عصر کنونی امپریالیستی می‌باشد، قادر بدفاع از میهن خویش نیستند.

در این تفاوت، تمامی جوهر مسئله ای که علیه ولگاریستها وجود دارد، نهفته است. این درست همان جوهری است که شما بدان توجه نکرده اید.

گریم (Grimm) اشتباه ولگاریستها را تکرار می‌کند و شما با تهیه یک فرمول اشتباه، او را بحال خود رها می‌کنید. برعکس، اکنون هنگامی است که ما بایستی (چه در صحبت‌ها و چه در مقالات) ولگاریستها را بسود گریم بی اعتبار

سازیم. ما بطور کلی هرگز مخالف "دفاع از میهن" و بطور کلی مخالف "جنگ تدافعی" نیستیم. شما هرگز آن پوچی و بی‌معنایی را در يك مصوبه واحد (یا در هر کدام از مقالات من) درك نخواهید کرد. ما علیه دفاع از میهن و موضع تدافعی در جنگ امپریالیستی ۱۶ - ۱۹۱۴ و دیگر جنگهای امپریالیستی که وجه ممتازه عصر امپریالیسم میباشد، هستیم.

اما در عصر امپریالیسم ممکن است جنگهای انقلابی "تدافعی" و "عادلانه" وجود داشته باشد. (عمدتاً ۱- ملی ۲- داخلی و ۲- سوسیالیستی و نمونه های مشابه).

تکثیر از :

سازمان دانشجویان ایرانی - هلند
(هوادار چریکهای فدائی خلق ایران)

I.S.A

Postbus 58234

1040 HE Amsterdam

Gironummer 4898886



ارانتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

تیرماه ۶۷